

توانا بود هر که دانا بود

}

# نشریه دانشکده ادبیات تبریز

فروردین ۱۳۲۷

شماره ۱ - سال اول

چاپخانه خیرشمال «خیابانیه»

## فهرست مندرجات

۱	شم عطارد	۱- سطح معلومات عمومی
۶	« محمد مهران	۲- آذربایجان (شهر)
۷	« دکتر محمد معین	۳- ترجمه حال ابرهانی و قصیده او
۱۹	« دکتر خیام زور	۴- غلط مشهور
۲۶	« عطارد	۵- شرح حال سید عبدالرحمن گواکبی
۲۳	« دکتر ریائی (خاوارانا)	۶- دو سند تاریخی
۴۹	« حسن قاضی طراپائی	۷- معضرت و محضرهای تاریخی
۴۷	« حاج حسین آقا نججوری	۸- شرح حال تأثیر تبریزی
۵۴	« محمد مهران	۹- آذربایجان کنونی

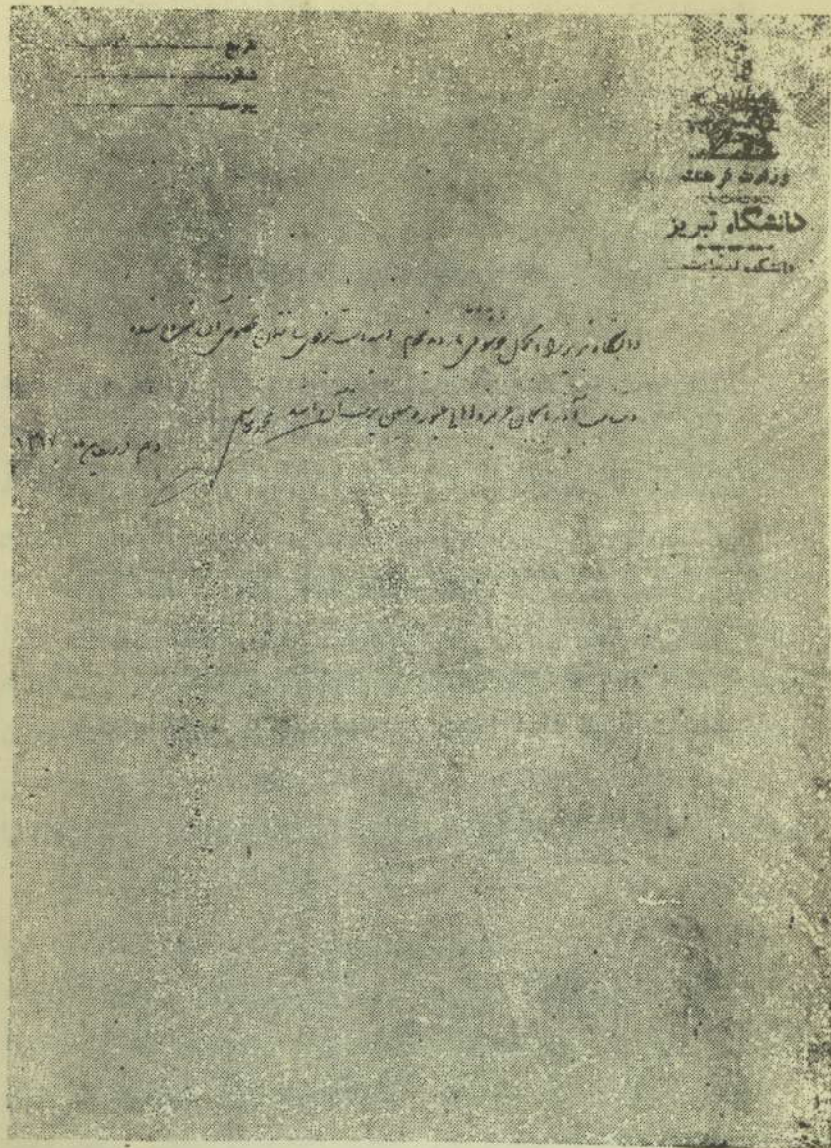
## حق اشتراك

۵۰ ریال	يك شماره
شصت ریال	شش ماهه
صد و بیست ریال	يك ساله
يك نمره انگلیسی	خارجه

در این کتاب به بیان حال و روز مردم آذربایجان پرداخته شده است.

این کتاب به زبان فارسی و به خط نستعلیق نوشته شده است.





دستخط ملوکانه که در روز تشریف فرمائی بدانشگاه تبریز بافتخار آن مرقوم فرمودند



تمثال اعلیحضرت همایون محمد رضا شاه پهلوی شاهنشاه ایران  
از کتاب منشور طلائع تیمسار سرتیپ دانهپور





بقلم عطارد

## سطح معلومات عمومی

همانطوریکه ملت ایران گرفتار مصیبت شیوع جهل عمومی است و نسبت غده اشخاصی که سواد خواندن و نوشتن دارند بعد از آنهایی که اصلاً هیچ سواد ندارند و جاهل مطلق میباشند بسیار ضعیف است و از هر صد نفر قطعاً بیشتر از نود نفر فاقد قوه خواندن و نوشتن بوده و عاقل صرف میباشند همانطور هم مبتلای آفت دیگری است که غالباً توجیبی بآن نمیشود و آن آفت عبارت از کم سواد و بیابین بودن سطح معلومات عمومی است. در میان آن غده نسبتاً قلیلی از هموطنان ما که توفیق یافته اند که خواندن و نوشتن فارسی را یاد بگیرند اشخاصی که سوادشان باندازه کفایت بوده و مفید فایده منظور باشد عده شان نسبتاً بسیار اندک و اکثریت با آنهایی است که فقط خواندن و نوشتن میتوانند و فایده و غرض اصلی از سواد سواد آنها مرتب نیست فایده سواد تنها نوشتن کاغذ و صورت حساب و حتی خواندن روزنامه های سیاسی نیست

حتی اشخاصی که در یکی از رشته های علوم از قبیل طب و مهندسی و حقوق در مدارس عالی داخلی و خارجی تحصیل نموده و کامیاب شده اند غالباً سطح معلومات عمومیشان خیلی پایین است و در میان آنها عده نسبتاً کمتری هستند که هم مثلاً دشر در طب هستند و هم از تاریخ و جغرافیای ایران فی الجمله اطلاع دارند و مابقی علم و اطلاعاتشان منحصر به همان رشته تحصیلی خودشان میباشد و در خارج از مورد تحصیل خود با سایر عوام الناس چندان تفاوتی ندارند مراد ما از معلومات عمومی آن قسمت از دانستنی ها و اطلاعات متفرقه است که برای تحصیل و تخصص در یک رشته بخصوص مطلوب

اگرچه این نشریه از حیث احتواء بر مقالات سودمند بایه نیاز معلومات کشور نمیرسد اما امتیازی که نسبت به آنها میتواند داشته باشد عبارت از آنست که انتشار شماره اول آن مصادف با تشریف فرمائی اعلیحضرت همایون شاهنشاهی ارواحنا فداء بشهر تبریز و بازدید فرمودن دانشکده ادبیات آنجا گردیده است، دانشکده تصانیف مذکور را بفسال نیک گرفته و آنرا در سرفه افتخارات تاریخی خود بآب طلا ثبت خواهد کرد.

باتشکر بی پایان از مزاحم ملوکانه اینک نشریه خود ما را با امثال شاهنشاه محبوب آراسته و ضمن عین دستخط مبارک و مطاع همایونی را که در موقع بازدید دانشگاه در روز سه شنبه ۱۰ فروردین ۱۳۲۷ بافتخار این مؤسسه علمی مرقوم فرموده اند و معرفی میزان احساسات و عظمت و محبت ذات اقدس ایشان در حق قاطبه اهالی آذربایجان است بجهت اطلاع خوانندگان در اینجا نقل می کنیم امید است که این خدمت محضر به عالم فرهنگ در پیشگاه پادشاه جوامعیت مقبول و مورد عنایت و نظر واقع شود.

بقیت بقاء الدهر یا کشف اهله و هذا دعاء للبریه شامل

دکتر خان بابایی

رئیس دانشکده ادبیات



نیست و شخص با دانستن آن عالم بعلم مخصوصی شناخته نشود اما در عین حال از زمره عوام هم خارج میشود و همان است که با کلمه فرنگی کولتور گاهی از آن تعبیر میشود در مقابل معلومات خصوصی است که برای عالم شدن در رشته های مخصوص از علوم و فنون باید تحصیل بشود مانند معلومات طبی که تحصیل آن مخصوص اطباء است و هر طیب باید آنرا تحصیل بکند و مسائل حقوقی که حقوق دان باید تحصیل آن بپردازد درست است که برای عالم شدن در علوم و تحصیل قسمت های عالی معلومات عمومی و اطلاعات متفرقه غیر از آنهایی که جنبه مقدماتی دارند مابقی لازم نیست اما برای تکمیل انسانیت و تقویت قوه ممیزه و بالاخره برای خلاصی از تنگ عوامی این قسم معلومات و اطلاعات کمال لزوم را دارد در بعضی از ممالک اروپا کلاسهای عالی مداوس متوسطه را کلاسهای انسانیت مینامند لابد باین جهت است که با تحصیل در این کلاسها انسانیت انسان تکمیل میشود لور دیا کون گفته است که شخص با مطالعه انسان کامل میشود

این گرفتاری ملت بقصان معلومات عمومی مثل بسیاری از نظایر خود یادگار دوره انحطاط علمی و اخلاقی است که بعد از جمله مغول و برانداخته شدن تمدن اسلامی عالم اسلام عموماً و ایران خصوصاً دچار آن گردید که در مدبت ۷ قرن متوالی بتوازی تنزل در تمام شئون حیات اجتماعی و علمی در این قسمت هم تنزل ادامه داشته و گرنه علمای بزرگی که در قرون اولیه اسلام در ایران و سایر ممالک اسلامی ظهور نمودند آثارشان که باقی است شهادت میدهد که آنها علاوه بر رشته مخصوصی که عمده تحصیل و شهرتشان در آن بود

از علوم و اطلاعات عصر خود هم بهره وافی داشته اند سید مرتضی علم الهدی و ابن سینا و غزالی و بالاخره خواجه نصیرالدین طوسی برای مثال کافی است که همه آنها غیر از رشته خود در بسیاری از علوم متداوله عصر خود صاحب وقوف بودند و بعضاً تألیفاتی هم در آن موضوعها از خود یادگار گذاشته اند

بعداً که دوره انحطاط شروع شد کم کم سلیقه ها عوض گردید تحصیل بسیاری از فنون و بدست آوردن اطلاعاتی که مقدمه مستقیم برای علوم مقصوده نبود امر ژایدنی تلقی شد آثار و غلام این طرز فکر در کتب و مؤلفاتی که از دوره صفویه و بعد از آن یادگار مانده است بخوبی هویدا است مرحوم حاجی فرهاد میرزا معتمدالدوله برادر محمد شاه قاجار که در عصر خود از فضایی افراد قاجاریه بلکه تمام ایران بود کتابی در جغرافیا و تاریخ عالم ترجمه نموده و ملحقاتی اضافه کرده نام آنرا جام جم گذاشته است و با وجود اینکه تقریباً صد سال از تاریخ ترجمه و تألیف آن کتاب میگذرد تا حال در ایران راجع بآن موضوع کتابی بجامعیت و خوبی جام جم تألیف و یا ترجمه شده است مرحوم معتمدالدوله در ضمن کتاب شکایت میکند که در آنوقتی که مشغول تحریر کتاب بوده است یک نفر از آشنایانش وارد منزل وی گردیده و اوراق کتاب را برداشته مطالعه نموده است و گفته است که دریغ است که عمر عزیز صرف در این قبیل ترهات بشود از آنوقت تا حال اگر چه تغییراتی در افکار عقلای قوم قطعاً روی داده و شاید يك نفر آدم حساسی بتواند علناً به کتاب جام جم ترهات بگوید ولی باز هم عموماً چنانکه شاید و باید اهمیت باین قسمتها داده نمیشود در حالیکه ما می بینیم برای تعمیم سواد و ایجاد مدارس ابتدائی لااقل مذاکراتی در بین است و قانون تعلیمات اجباری بتصویب میرسد و همچنین درجه تخصص دکتراها و مهندس ها مورد بحث و توجه است در مقابل هیچ صحبتی از پائین بودن سطح معلومات عمومی در بین نیست و هیچ گونه شکایتی از کم سوادی با سوادان شنیده نمیشود شاید یکی از علل این تهافت آن باشد که بر خلاف سواد ابتدائی و تحصیلات عالی که فایده و نتیجه مشاهد و محسوس دارند معلومات عمومی دارای فایده و اثر بین و آشکار نیباشد بهر حال ما را عقیده بر اینست که پائین بودن سطح معلومات عمومی یکی از علل قطعی تأخر ملت ایران و بطور سیر در راه ترقی و تکامل میباشد که سعی در اصلاح



آن از واجبات ملی است باری برای اصلاح قص کم سوادى در مورد محصلین اصلاح و تکثیر مدارس متوسطه (دیرستانها) و علاوه نمودن بر دوره تحصیلی مدارس ابتدائی (دبستانها) و اصلاح برنامه و تألیف کتب تحصیلی خوب و مفید در درجه اول از اهمیت است و اما برای اشغالی که وقت تحصیل منظم آنان گذشته و مشغول کار و کسب معاش شده اند کتابهای مفید و آسان و مجالات علمی و ادبی که خوانندگان با میل و رغبت آنها را مطالعه نمایند و جنبه تفنن هم داشته باشد بهترین وسیله تکثیر سواد و جبران مافات میباشد



برای خدمت در راه علم و معرفت دانشکده ادبیات تبریز به نشر این مجله ادبی اقدام مینماید کارکنان این مجله امیدوارند که با کمک ادبا و دانشمندان مخصوصاً فضایی آذربایجان بتوانند خدمتی را که متعهد شده اند انجام دهند این مجله که مطلقاً از ورود به قضایای سیاسی (داخلی و خارجی) اجتناب خواهد نمود راجع بموضوعهای ذیل بیشتر توجه خواهد داشت:

(۱) قواعد و دستور زبان فارسی و طریقه درست تکلم کردن و درست نوشتن آن

(۲) تاریخ ادبیات زبان فارسی و شرح تحولات حاصله در نظم و نثر فارسی

(۳) مطالب تاریخی راجع بایران و تاریخ روابط ایران با ممالک خارجه

(۴) شرح حال بزرگان علم و ادب و اجتماع و فلسفه از گذشتگان و معاصرین

(۵) اطلاعات جغرافیائی و شرح مسافرت و سیاحتها مخصوصاً در ایران

(۶) مباحث مربوط بادبیات و تاریخ ملل غربی با ترجمه از کتابها و مجلات خارجی

(۷) بحث در باره کتابها اعم از چاپی و خطی و معرفی کتب جدید و

و اظهار نظر در باره آنها بطریق انتقاد صحیح و منصفانه

(۸) اطلاعات در باره افسانه ها و شعرها و امثال محلی که عاده در کتابهای معروف پیدا نمیشود

(۹) ارتباط با خوانندگان بطریق مکاتبه و سؤال و جواب و اقتراحات و مسابقه های ادبی

از آقایان فضلا و دانشمندان راجع بموضوعات نه گانه بالا اگر مقاله بفرستند با کمال امتنان قبول و در مجله درج خواهد شد



از مرحوم ناصرالممالک بروجردی از شعرای متأخر

### قطعه

گفتی تو که عشق کار دارم

پس خستگیت ز کار از چیست

عشاق نمی شوند خسته

در مذهب عشق خستگی نیست



اثر طبع آقای محمد مهران

پیشکار دارائی آذربایجان

## آذربایجان

خرما باغ بهشت آسای آذربایجان  
 سرو قدان با همه رعنائی و آزادگی  
 چشم شہلا فتنه افکنده و مفتون نمود  
 احسن الخالق تبارک گفت زیبا خلق آن  
 از لب و دندان این ایرانیان ترک گو  
 جمله ایرانیان از مردوزن از صدر و ذیل  
 خط مشی مردمش گفتار و کردار نکو  
 گرفتاروغ مهر مین طالبی خورشید جوی  
 مہد زردشت است یا کاشانه شیران نر  
 چون توان در بیشه شیران نر نزدیک شد  
 آذری بر جان فد چون بای آن ساقط شود  
 جان آذر کشوری برجسته و پهنوار است  
 گر سر ایرانیان از تن جدا گردد همه  
 خاتینی چون مگس در گرد حلقه وار  
 بر مذاق خاتین حلوای ما دیروز تلخ  
 کوفت باید همچو ماری مغزشان را ز بر سنک  
 کوری چشم رقیبان ملک ایران زنده است

مادر میهن بمهران تهنیت گوید مدام

خادم مشتاق و بی پروای آذربایجان



بقلم آقای دکتر محمد معین

دانشیار دانشکده ادبیات تهران

## برهانی و قصیده او

خواجه (۱) امیر الشعراء (۲) عبدالملك برهانی نیشابوری (۳) از گویندگان  
 قرن پنجم هجریست که در اوایل پادشاهی ملکشاه وفات یافت و او پدر معزی  
 شاعر مشهور است.

برهانی      برهانی بهنگام وفات - بقول نظامی عروضی در  
 و معزی      چهارمقاله ( بنقل از خود معزی ) ( ۴ ) در « قطعه » که سخت

معروفست « پسر خود معزی را « بسططان ملکشاه سپرد درین بیت:

من رفتم و فرزند من آمد خلف صدق      او را بخدا و بخداوند سپردم .

معزی در قصیده ای که بمدح ملکشاه سروده ( ۵ ) گوید:

بخسروا شاهها! گر آمد عمر برهانی بسر      تاقیامت وارث عمر چنان چاکر توئی  
 جان او هر ساعتی گوید که ای فرزند من      پیش سلطان جهان حق مرا حقور توئی  
 از گفته های معزی چنین برمی آید که برهانی مقارن جلوس ملکشاه که  
 این سلطان از ماوراء النهر به نیشابور وری آمد و از آنجا بجنک قاورد رفت،  
 پسر خود را بشاه تازم شناسانده و خود راه سرای دیگر را پیش گرفته است ( ۶ )

( ۱ ) بود نام در این خدمت حقیقت بنده متخلص و گرچه خواجه برهانی محمد  
 کرد نام من ( دیوان معزی بتصحیح آقای اقبال ص ۵۹۴ ) و نیز بیت دیگر معزی که  
 در همین مقاله بیاید ( ۲ ) چهارمقاله چاپ لیدن ص ۴۱ ( ۳ ) مقدمه دیوان معزی ص ب  
 ( ۴ ) چهارمقاله ص ۴۱ ( ۵ ) دیوان معزی ص ۷۰۰ ( ۶ ) مقدمه دیوان معزی ص ج



## تاریخ تولد

چون ملک‌شاه در سال ۴۶۵ به تخت شاهی جلوس کرد

## و وفات

و از قرائن پیداست که برهانی (پس از معرفی پسر شاه) ظاهراً در همان سال ۴۶۵ وفات یافته - از طرف دیگر معزی در قصیده‌ای که بمدح ابوعلی شرف‌شاه جعفری حاکم قزوین گفته، درین بیت:

چند گیرم من حساب عمر او (۷) پنجاه و شش نیست دیدارش مرار و زری الی یوم الحساب  
عمر ویرا پنجاه و شش سال دانسته، بنابراین برهانی در حدود ۴۰۹ متولد شده است (۸).

## ممدوحان

از پادشاهان سلجوقی:

## وی

البارسلان - برهانی مداح عضدالدین ابوشجاع

البارسلان دومین پادشاه سلجوقی (۴۵۵-۴۶۵) بوده - معزی در قصاید خود بدین معنی اشارت میکند:

من باقبال ملک‌شاهی چنین مقبل شدم همچو برهانی بفر پادشاه البارسلان (۹)

\*\*\*

هست از تو منتظر که نهی حشمت پسر چونانکه حشمت پدر البارسلان نهاد (۱۰)  
و چون این پادشاه از طرف قائم خلیفه عباسی (۴۲۲-۴۶۷) بلقب (برهان امیرالمومنین) نامیده میشد، چنانکه لامعی در مدح البارسلان گفته:

در جهان ایدون کدامین شاه جز کف الانام

بشارت

بوشجاع البارسلان، برهان میرالمومنین؛

از اینرو باقرب احتمالات، برهانی هم تخلص خود را از این لقب او گرفته، چنانکه پسرش معزی تخلص خویش را از لقب پسر همین پادشاه معزالدنیا والدین اخذ کرده (۱۱)

(۷) مراد برهانی است (۸) مقدمه دیوان ص ۹ دیوان معزی: بیت ۱۴۶۹۱  
(۱۰) دیوان: بیت ۴۴۴۱ (۱۱) چهار مقاله ص ۴۳

ملک‌شاه - چنانکه گفته شد برهانی زمان جلال‌الدین ابوالفتح ملک‌شاه سومین پادشاه سلجوقی (۴۶۵-۴۸۵) را ذک کرده و در قطعه توصیه آمیز خود، فرزند را بدو سپرده است مراد معزی در قصیده‌ای بمطلع:

ایاشهی که چو تو کس ندید و کس نشنود چو تو نباشد در عالم و نه هست و نه بود  
که (در مدح یکی از ممدوحان پدر خود گوید) (۱۲) باید ملک‌شاه باشد که در آنضمن گوید:

نگاهدار شها! حق خدمت پدرم که از کمال ارادت ترا بجان بستود  
بحق خدمت برهانی و ارادت او که شغل بنده بدین هفته بر گذاری زود  
از امیران و وزیران:

امیر عبدالدین علاءالدوله علی بن فرامرز کا کویه داماد جفری بیگ (۱۳) -  
امیر ضیاءالملک ابویعقوب یوسف بن باجر - ثقة‌الملک ابومسلم سروشیاری داماد  
خواجه نظام‌الملک و رئیس ری - شرف‌الملک مستوفی خوارزمی - ذوالسعادات  
فخر المعالی ابوعلی شرف‌شاه جعفری رئیس قزوین - سید ابوطاهر مطهر بن علی  
علوی رئیس علویان ری - عمادالدوله ساونکین.

معزی در مدح همه این بزرگان اشعاری سروده و سابقه خدمت پدر را بدیشان یاد آور شده است (۱۴) و نیز برهانی بشهادت مؤلف تاریخ سلاجقه کرمان (۱۵)  
مداح وزیر کریم معروف ناصرالدین ابوعبدالله مجیرالدوله مکرم: "ای وزیر  
سلاجقه کرمان نیز بوده و معزی نیز قصیده‌ای نونیه در مدح همین وزیر سروده (۱۶)  
علاوه برین کسان برهانی از یادی کمال‌الدوله ابورضا فضل‌الله بن محمد زنی  
صاحب دیوان انشاء و اشراف (۱۷) متنعم بوده است:

(۱۲) دیوان: ص ۱۸۳ (۱۳) چهارمقاله ص ۴۲ و حواشی آن بقلم علامه آقای محمد قزوینی  
(۱۴) مقدمه دیوان معزی: ص ب - ح (۱۵) چاپ لیدن ص ۱۸ (۱۶) مقدمه دیوان  
معزی ص ح



معزی در قصیده‌ای که بمدح همین خواجه بمطلع :

یکی جادوست صورتگر، دلیل گنبد گردون

که اندر جادویی دارد نهفته گوهر مخزون

بدین موضوع اشارت کند :

من این خدمت برین درگاه موروث از پدر دارم

درین نعمت منم شاگرد، درین منت منم مرهون

پسر بهتر بدین خدمت که برجای پدر باشد

معزی چون بود نایب ز برهانی، پدر مدفون.

### گوینده قصیده هنسویپ بمنوچهری و حسن متکلم

در دیوان منوچهری (قرن پنجم) قصیده‌ای بمطلع ذیل :

سلام علی دار ام الکواعب      بتان سیه چشم عنبر ذوائب

در جست که هدایت در مجمع الفصحاء آنرا بحسن متکلم (قرن هشتم) نسبت

داده و همین خود موجب اختلاف محققان معاصر گردیده است. در مقاله‌ای که

نگارنده بعنوان « بحث درباره یکقصیده و گوینده آن » در مجله مهر انتشار

داد (۱۷) بطلان این هردو (۱۹) را با ثبات رسانید (۲۰)، اینک برای جستجوی

بیشتر در کشف گوینده آنقصیده بشرح ذیل می‌پردازد :

تنها مفتاحی ازینقصیده که مارا بزمان گوینده آن هدایت میکند و مورد

غفلت واقع شده، بیت ذیل است :

(۱۷) مجله مهر سال هفتم شماره ۷ - ۸ مقاله « بحث درباره یکقصیده »

(۱۸) دیوان معزی ص ۶۳۰-۶۳۲ (۱۹) بعلاوه رد انتساب آن باحمدین منوچهری

شست کله (منده ششم) (۲۰) در مقاله مزبور نگارنده پس از رد انتساب قصیده

بمنوچهری و حسن متکلم و احمدین منوچهری بدلیلی حدس زده بود که ممکن است

آن از معزی باشد بعدا استاد ارجمنه آقای اقبال ویرا منوچهری ساخت

کمال دول بورضا کافرینش      بود در خطب زین الفاظ خطب

که پیداست مراد همان کمال الدولة مذکور است

باتمیع دواوین گویندگان قرن پنجم، نیک آشکار است که دوتن از مشاهیر

شاعران آندوره هردو مداح کمال الدولة مزبور بوده‌اند : نخست امیرالشعرا

عبدالملك برهانی دوم امیرالشعراء محمد معزی پسر او

برهانی و      درینصورت اشکالی جدید پیش می‌آید و آن اینکه

سنائی      قصیده مورد بحث متعلق بکدامیک ازیندومی باشد ؟

متأسفانه از برهانی و اشعار او صاحبان تذکره‌ها یادی نکرده‌اند فقط

محمدین بدر جاجرمی در (مونس الاحرار) خود تشبیب ذیل را از یکی از قصاید

او نقل کرده (۲۱) :

هر آن روزی که باشم در خرابات

هر آن روزی که درمستی گذارم

مرا بی‌خویشتن بهتر که باشم

چو از بند خرد آزاد گردم

مرا موسی بفرماید بتوراة

مرا گوئی لباسات تو تاکی ؟

گهی اندر سجودم پیش معشوق

گهی گویم که ایسانی قدح خد

من و یاده کشیدن تا زمستی

پدر برخم خرم وقف کردست

یکی آزاد مردم لاابالی

همی‌نازم چو موسی در مناجات

مبارک باشدم ایام و ساعات

نه قرآنی نمایم من نه طاعات

بر آسایم ز تهسید عبادات

چو کردم حق فرعونی مراعات

خرابانی چه داند جز لباسات

گهی پیش مغنی در تجیسات

گهی گویم که ای مطرب غزل‌ها

کشم نعره ز حجره در سماوات

سیلم کرده مادر بر خرابات

کنم در وصف قلاشان مباحات



چمن دانستی که مسرد ترهاتم      مکن بر من سلام ای خواجه هیئات  
 خرافات خیراباتی چگویم      ندانم من بجز هزل و خرافات  
 سخن گویم زشاهی جعفری اصل      خداوندی جوادی نیکوی ذات  
 ولی این قصیده باختلاف در بعضی کلمات و حذف سه بیت در دیوان سنائی  
 (۲۲) مندرجست واصطلاحات:

خرابات - قلاش - خرافات - لباسات و مضامین آن کاملاً به (قلندریات) سنائی  
 شبیه است و بیت آخر قصیده در دیوان سنائی نیز صریحاً تخلص اورا می‌رساند:  
 چودانی کاین سنائی ترهاتست      مکن بروی سلاخی خواجه هیئات  
 از طرف دیگر دیده میشود در قصیده منسوب برهانی از «شاهی جعفری  
 اصل» یاد شده و از آن چنانکه آقای اقبال مرقوم داشته‌اند «یقین میشود این  
 قصیده هم مثل قصیده معزی بمطلع:

اگر سرای لباساتیان خراباتست      مرا میان خراباتیان لباساتست  
 در مدح ذوالسعادات شرفشاه جعفری رئیس قزوین است و اختیار قافیه  
 «ات» هم برای آوردن لقب ممدوح یعنی ذوالسعادات در قافیه آن بوده «  
 (۲۳) و در میان ممدوحان سنائی نام این شخص نیست (۲۴)

از مطالعه اشعار سنائی برمی‌آید که «وی معزی بسیار معتقد بوده و در  
 غزلهای خود تتبع سبک ویرا کرده و در غزلی این بیت را از او بتضمین  
 آورده است:

مر سنائی را فتاد این نادره      چون معزی گفت از اخبار یار  
 «آنچه من می‌بینم از آزار یار      گر بگویم بشکنم بازاریار»  
 سنائی را در مرثیه معزی سه قطعه است که دو قطعه آن سخت مشهور و در

(۲۲) مصحح آقای مدرس رضوی ص ۶۷-۶۸ (۲۳) مقدمه دیوان معزی ص ۵  
 (۲۴) مقدمه دیوان سنائی ص مد-نب

اغلب تذکره‌ها مذکور است «و قطعه سومی آن نیز در مقدمه دیوان سنائی  
 ثبت است و این «دو غزل که بمصرعهای زیر آغاز میشود:

امروز بتم تیغ جفا آخته دارد      صبر از دل من جمله برون آخته دارد  
 بسکه من دارا بدام عشق خوبان بسته‌ام

در نشاط عشق خوبان توبه‌ها بشکسته‌ام  
 و این غزل دیگر: گر تو پنداری که رازم بی‌تو پیدا نیست هست که  
 در فهرست نسخه - م - (۲۵) ذکر شده بهر یک از این دو شاعر نسبت داده  
 شده « (۲۶)

بنا برین یاباید تصور کرد که این دو، تحریف یک قصیده از یک گوینده است  
 که ناسخان آنرا بدو صورت از دو شاعر نقل کرده‌اند (ولی نظر به ثبت آن در  
 نسخ قدیمی دیوانهای سنائی باز کر تخلص سنائی و از طرف دیگر ذکر «شاهی  
 جعفری اصل» بانصریح مؤلف (مونس الاحرار) این احتمال بعید بنظری آید)  
 و یا آنکه باید گفت یکی از این دو شاعر از دیگری انتحال کرده، درین صورت سنائی  
 که بقول اصح در سال ۵۳۵ (۲۷) یعنی در حدود، هفتاد سال پس از برهانی زیسته  
 و روزگار حیات او از سال مرگ معزی (بین ۵۱۸ و ۵۲۱) (۲۸) هم در گذشته  
 ظاهراً قصیده برهانی را با تحریفاتی بخود انتساب داده (۲۹) و گویا این عمل (انتحال)  
 در آن عصر نامعهود نبوده چنانکه در قصیده‌های سنائی و عمادی بمطلع:

گر درخت صف زدست لشکر دیو و پری

ملك سليمان تراس گم مكن انگشتری

دیده میشود. شمس‌الدین محمد بن قیس رازی در «المعجم» گوید (۳۰):

(۲۵) از نسخ مأخذ چاپ آقای مدرس (۲۶) مقدمه دیوان سنائی ص سط  
 (۲۷) مقدمه دیوان سنائی ص یز (۲۸) مقدمه دیوان معزی ص - ح - ل (۲۹) برخی  
 از فضایی معاصر درینگونه موارد ناسخان را مقصر شمارند (۳۰) چاپ خاور ص ۳۴۲



« و هر دو در يك عصر بوده اند معلوم نیست که سابق کدامست و غاصب کدام ؟ »  
عوفی در لباب الالباب (جلد دوم صفحه ۱۲۲ و ۱۲۳) در ترجمه احمد بن محمد ایزدیار معروف بفریدکائی گوید: « این بیت که مطلع این قصیده است و تحریر خواهد افتاد در ظن بنده آنست که قاضی منصور راست و قصیده سخت غرا و ایاتی بغایت مطبوع در آن قصیده ایراد کرده است

و هر دو بزرگ در یک عصر بوده اند و در فضل و هنر آیتی و در لطف طابع بغایتی که رقم انتقال برایشان نتوان کشید یا توارد خاطر است یا موافقت طبیعت؛ و اگر منحول است کتاب را انتقال عیب نباشد.

اما وجود اصطلاحات خراباتی و قلندری که در این قصیده آمده نیز نمیتواند بتنهائی مؤید انتساب آن بسنائی باشد چه پسر برهانی هم در قصیده ای که مطلع آن گذشت همین اصطلاحات را (ظاهراً بتقلید پدر) بکار برده است. این چند بیت از قصیده معزی (در مدح ذوالسعادات ملک فخر المعالی ابوعلی شرفشاه جعفری ملک قزوین):

مقایسه سبک اگر سرای لباساتیان خرابانست

معزی و برهانی

مرا میان خراباتیان لباسانست

میان شهر همه عاشقان خراب شدند مگر نکار من امروز در خرابانست

مجوی زهد و خرابی کن و خراباتی که عمر را ز خرابی همه عمارانست

بیار، ساغر فرعونى و بدستم، ده که روز وعده موسی و گاه میقاتانست

نیفکنم سپر از باده خوردن از پی آنک مرا میانه میدان عشق دارانست

هر آن مکان که بود اهل عشق را مأوی نه جای نکته طومار و جای طامانست

میان عاشق و معشوق هست آن معنی که قاصر آید از آن هر کجا عباراتانست (۳۱)

حال اگر دو قصیده پدر و پسر را با هم مقایسه کنیم تشابه تامی بین آن دو

می بینیم و بی شک معزی باقتضای پدر قصیده خود را سروده:

۱ - قافیه: معزی قوافی قصیده خود را بتتبع قصیده برهانی به (ات) مختوم

(۳۱) زک: دیوان معزی ص ۱۱۸ - ۱۳۰

ساخته منتهی ردیف (است) را بر آن افزوده است تا تنوعی ایجاد کند  
۲ - تقریباً همه قوافی قصیده پدر را تکرار کرده (اگر چه قسمتی از قصیده برهانی در دست نیست ولی از همان آیات که در دستست میتوان قیاس کرد مثلاً بترتیب: مناجات (۳۲) - ساعات (۳۳) طاعات (۳۴) - عبادات (۳۵) - مراعات (۳۶) - لباسات (۳۷) - تحیات (۳۸) هات (۳۹) - سماوات (۴۰) - خرابات (۴۱) - هیئات (۴۲) - وذات (۴۳)

و فقط دو کلمه قافیه (مباهات) و (خرافات) از آئینان در قصیده معزی نیست  
۳ الفاظ - نظیر: موسی و فرعون - خدوها (در يك بیت) - تکرار خرافات در هر دو قصیده دیده میشود

۴ مضامین - مضامین و حتی قالب لفظی آنها در دو مقدمه تشبیهی دو قصیده نظیر همه از آنجمله است:

بودن در خرابات - باده نوشیدن - پرهیز از زهد و عبادت - ذکر لباسات و خرابات - سجده در آستان معشوق - تحیات مقتیان و غیره

\*\*\*

دیگر از اشعار برهانی دو بیت است که معزی در ضمن قصیده ای تضمین کرده - این قصیده بمدح (خواجه معین الملک علی بن سعید) است بمطلع همان بهست که امروز خوش خوریم جهان  
که دی گذشت و ز فردا پدید نیست نشان (۴۴)

در آنضمّن گوید:

(۳۲) دیوان معزی بیت ۲۸۸۶ (۳۳) بیت ۲۹۱۵ (۳۴) بیت ۲۸۹۸ (۳۵) بیت ۲۸۹۷ (۳۶) بیت ۲۸۷۶ (۳۷) بیت ۲۸۶۷ (۳۸) بیت ۲۸۷۶ (۳۹) بیت ۲۹۰۱ (۴۰) بیت ۲۸۸۲ (۴۱) بیت ۲۸۶۸ (۴۲) بیت ۲۸۸۵ (۴۳) بیت ۲۸۸۳ (۴۴) دیوان معزی ص ۶۱۲ - ۶۱۴



دو بیت شعر ز گفتار خواجه برهانی ترا سزد که توئی مرد و بیت را برهان  
 « بحق افضل انسان و حق صورت آن که هست سوره آن: هل انتی علی الانسان »  
 « که نام و نسل تو باقیست تا بدناست که آشکار شود کل من علیها فان »

## نتیجه

از ابیات این قصیده و تضمین ایندو بیت نیز مشهود است که سبک معزی با سبک پدرش برهانی تشابه داشته است و بنا بر این کلیه خصایصی که موجب انتساب قصیده مورد بحث بمعزی است (۴۵) در مورد پدرش نیز صادقست و از طرف دیگر چون سه نسخه خطی دیوان معزی که نسخه چاپی مصحح فاضل محترم آقای اقبال از مطابقه آنها بوجود آمده (۴۶)، قصیده مزبور موجود نیست میتوان آنرا بامیر الشعراء برهانی منسوب دانست و عقیده استاد مذکور نیز همین است.

در اینصورت اولاً بیت ذیل از قصیده مورد بحث:

سه مدحت فرستادم ای فخر عالم بهر يك بدم مرصعت را مراقب  
 که تصادفاً در دیوان معزی نیز (سه قصیده) بمدح کمال الدوله ابورضا ثبت است (۴۷) دال بر آنست که برهانی بیشتر سه قصیده در مدح وی سروده بوده است که مانند دیگر اشعار او بماند نرسیده.

ثانیاً نتیجه‌ای که درباره انتساب معزی به « بزرگان آل سامان » در مجله مهر ثبت شد (۴۷) همچنان بقوت خود باقی است، منتها قائل این گفتار پدر معزی شناخته میشود.

ثالثاً از این بحث چنین استنتاج میشود: سبکی را که منوچهری در تتبع اشعار عرب و ایراد مضامین تازی بوفور در شعر فارسی پدید آورده بود توسط امیر الشعراء عبدالملك برهانی و لامعی گرگانی (قرن پنجم) تعقیب و

(۴۵) رك: مجله مهر سال هفتم شماره ۷-۸ در بحث درباره بک قصیده و گوینده آن (۴۶) مقدمه دیوان من س (۴۷) رك: مجله مهر سال هفتم شماره ۷-۸

پخته شد و معزی باقتضای آندو (۴۸) این سبک را در همان عصر بکمال رسانید. بدیهی است که پیش از منوچهری (۴۹) و پس از معزی نیز گویندگانی احیاناً از مضامین عربی استفاده کرده‌اند ولی اینگونه اشعار جنبه بر جسته‌ای در دیوان آنان ندارد چنانکه ادیب صابر (۵۰) و سلمان ساوجی (۵۱) و امیدی تهرانی (۵۲) و قآنی شیرازی (۵۳) به تتبع قصیده مورد بحث پرداخته‌اند

## اشعار

## برهانی

در پایان این بحث اشعاریکه از برهانی بماند رسیده

بطور فهرست معرفی می‌کنیم

۱- تشبیب قصیده‌ای که در مونس الاحرار ثبت شده و در همین مقاله مندرجست

۲- دو بیت از اشعار تونیۀ او که معزی در قصیده خود بمدح خواجه معین‌الملک، تضمین کرده و در همین مقاله مسطور گردید

۳- بیتی که نظامی عروضی از قطعه‌او در توصیۀ فرزند بملکشاه ذکر کرده

(۴۸) پیروی معزی از پدرش در همین مقاله گذشت، اما تتبع وی از اشعار لامعی از مطابقه قصیده معزی بمطلع:

ای ساریان منزل مکن جز در دیار یار من

تا یکزمان زاری کنم بر دبع و اطلال و دمن

(دیوان معزی ص ۵۹۷-۵۹۹) با قصیده لامعی بمطلع:

هست این دیار یار اگر شاید فرود آرم جمل

پرسم دیاب و دعد را حال از رسوم و از طلل

دیوان لامعی بتصحیح آقای نفیسی ص ۸۵ بیعد و نظایر آن مستفاد میشود

(۴۹) چنانکه از اشعار عنصری بر میآید رك: سخن و سخنوران - تألیف آقای

فروزانفر ج ۱ ص ۱۰۰ (۵۰) از افادات استاد علامه آقای محمد قزوینی (۵۱) رك:

مجله مهر سال هفتم شماره ۷-۸ (۵۲) رك: مجله مهر همان شماره (۵۳) رك: دیوان

قآنی شیرازی



و بیشتر گذشت (۵۴)

۴ - قطعه‌ای که در سفینه خطی متعلق باقای اقبال بنام او درج شده (۵۵)  
 ای مردم چشم از نظر ما مرو آخر وی عمر گرامی زبر ما مرو آخر  
 ای جان عزیز از تن رنجور مشو دور وی سایه رحمت زسر ما مرو آخر  
 ای نقش خیال خط جان سرور جانان از لوح سواد بصر ما مرو آخر  
 ۵ - کاملترین قصیده و مهمترین شعری (۵۶) که میتوان بدو نسبت داد  
 قصیده مورد بحث بمطلع:

سلام علی دار ام الکواعب      بشان سیه چشم عنبر ذواب  
 میباشد که در دیوانهای خطی و چاپی منوچهری باشتباه وارد شده است  
 در پایان از خوانندگان فاضل در خواست می‌شود اگر اشعار دیگری  
 از برهانی سراغ دارند برای اطلاع عموم بمجله گرامی ارسال دارند



(۵۴) باید دانست قطعه‌ای که بیت مزبور (باتحریر) درآنت درجست بمطلع:  
 یکچند باقبال تو ای شاه جهانگیر      گرد متم از چهره ایام ستودم  
 که بعضی آنرا از برهانی دانسته اند از ادیب مختار روزنی، شاعر معاصر برهانی  
 و معری است. ذک مقدمه دیوان معری ص د - و (۵۵) دیوان معری ص ج (۵۶)  
 ولی چنانکه استاد علامه آقای قزوینی حدس زده اند قسمت تشبیب قصیده پس از مطلع  
 سقط شده

بقلم آقای دکتر عبدالرسول خیام‌پور

معلم ادبیات فارسی دانشکده تبریز

## غلط مشهور

درچین مطالعه کتب ادبی گاهگاهی ببعض کلماتی که امروز به «غلط مشهور»  
 معروف است برخوردده و آنها را یادداشت کرده بودم. دراین مقاله میخواهم  
 آنها را بترتیب الفباء از نظر خوانندگان محترم بگذرانم.  
 مقصود من ازاین کار فقط معرفی و تحقیق اصل این کلمات است و گرنه  
 جواز یاعدم جواز استعمال آنها موضوعی جداگانه است که فعلا وارد بحث  
 درآن نمیشوم  
 ازخوانندگان عزیز استدعا میکنم:

- ۱ - هرگاه برخطای و لغزشی وقف یافت آگاهم فرمایند تادیر اصلاح  
 آن بکوشم.
- ۲ - هرچا غلط مشهوری ببینند که ذکر نکرده باشم برای تکمیل این  
 مقاله اعلام فرمایند که بی نهایت ممنون و سپاسگزار خواهم شد

\*( ا ) \*

آزوقه - این کلمه را بعضیها بذال معجه و عده‌ای بزای و آخر آنرا نیز  
 گاهی بنین و گاهی بقاف نویسنده در اشتقاق آن نیز اغلب بخطا رفته  
 و آنرا از یک اصل عربی پنداشته و توجیهاتی برخلاف واقع کرده اند (۱).

(۱) به فرهنگ «آندراج» و «لغتنامه» آقای علی اکبر دهخدا رجوع فرمایند.



ولی ظاهر آن است که این کلمه مستقیماً از زبان ترکی گرفته شده و برای وقاف باید نوشته شود. محمود کاشغری آنرا بشکل «ازق» بفتح اول وضم نانی ضبط کرده و به «زاد و توشه» تفسیر نموده است (۱) در کتیبه‌های اورخون نیز بشکل «آزوق» بروزن «صابون» است (۲). بالینحال اصل کلمه بنا بر تحقیق استاد معظم آقای ملک الشعرای بهار (۳) «اجیوکا» بوده که از لغات زبان سانسکریت می‌باشد.

آلیه - که به تخفیف یاء تلفظ میشود مانند «مواد آلیه» و «علوم آلیه» در اصل «آلیه» بتشدید است زیرا یاء آن یاء نسبت عربی است.

ایهت - که اغلب آنرا بضم همزه و باء و تشدید هاء تلفظ کنند در اصل بضم همزه و فتح باء مشدد و هاء مخفف است (۴) و این کلمه بنا بر گفته سید ادی شیر مؤلف کتاب «الالفاظ الفارسیة العربیة» «عرب» «آب بهاء» بمعنی خوبی و زیبایی است.

ابن مقفع - در اصل «ابن المقفع» است که الف و لام آنرا حذف کرده‌اند. (۵) ابن یامین - (نام برادر حضرت یوسف) در اصل «بنیامین» بروزن «اسرافیل» است (۶).

اثاثیه - (بمعنی اسباب خانه) که بزیادت یاء مشدد و هائی در آخر استعمال میشود در اصل «اثاث» بروزن «زمان» است.

اجنسه - که جمع «جن» استعمال میشود در اصل جمع «جین» است و «جن»

(۱) - محمود کاشغری، دیوان لغات الترك، استانبول، ۱۳۳۳، ج ۱، ص ۱۶ و ص ۶۴.

(۲) - حسین نامق اوردقون، اسلامبول، ۱۹۳۶، ج ۱، ص ۴۶.

(۳) - بوبک شناسی، ج ۱، ۲۸۱.

(۴) - به «قاموس» و «دائرة المعارف» بستانی مراجعه شود.

(۵) - «قاموس»

(۶) - صاحب «قاموس» گوید: «و بنیامین کاسرافیل اخو یوسف علیهما السلام ولا

نقل ابن یامین»

خود اسم جمع و مفرد آن «جنی» بزیادت یاء مشدد است (۱) احجام - که در کتب هندسه جمع «حجم» استعمال میشود در لغت اصلا نیست و بجای آن «حجوم» بروزن «عقول» است. اخاذ - بروزن «صراف» نیز از کلمات مجعول است و در کتب لغت موجود نیست.

اخوان - بفتح همزه و خاء ثنیه «اخ» است ولی بعضیها آنرا اشتهاً بجای «اخوان» بکسر همزه و سکون خاء که جمع است بکار می‌برند.

ادعیه - این کلمه را بعضیها «ادعیه» بتشدید یاء تلفظ می‌کنند ولی به تخفیف است مانند «ابنیه» و «اغذیه»

ادویه - نیز مانند «ادعیه» به تخفیف یاء است.

ارضی - (در نسبت به «ارض») که بعضیها راء آنرا مفتوح خوانند چنانکه گویند: «آفات سماوی و ارضی» درست نیست و بر طبق قواعد زبان عربی بسکون راء باید تلفظ کرد.

اسارت - که بفتح همزه اشتهاً دارد در اصل بکسر آن است مانند «کتابت» و «تجارت» و آن نیز بمعنی بستن ریسمان است نه بمعنی بردگی چنانکه شهرت دارد. و بردگی «اسار» بدون تاء است (۲)

استجاره - این کلمه را بعضیها بجای «استیجار» بمعنی اجاره کردن استعمال نمایند چنانکه گویند: «اجاره و استجاره املاک» ولی این استعمال درست نیست زیرا «استجاره» اجوف و اوای است بمعنی پناه بردن و اسم فاعل آن «مستجیر» است شاعر گوید: «المستجیر بعمر و عند کبرته کالمستجیر من الرمضاء بالنار» و آنرا که پناه میدهد «مجیر» گویند در

(۱) - قرآن مجید: «واذا تم اجنة فی بطون امهاتکم»، سوره النجم، آیه ۳۳

ایضاً: «قل اوحی الی انه استمع نقر من الجن»، سوره الجن، آیه ۱

(۲) «المنهجه».



صورتیکه «اجاره» مصدر مجرد است بر وزن «وقایه» که از باب افعال «ایجار» و از باب استفعال «استیجار» و اسم فاعل آنها نیز «موجسر» و «مستأجر» میباشد. بنا بر این بجای «اجاره و استیجاره» یا باید «اجاره و استیجار» گفت و یا «ایجار و استیجار».

استرداد - گاهی در معنی رد کردن و پس دادن امانت کلمه «استرداد» را بکار میبرند چنانکه گویند: «امانت را بصاحبش مسترد باید داشت» ولی «استرداد» بمعنی طلب رد کردن است نه بمعنی رد کردن (۱)

اسلامیت - (بمعنی مسلمانی) مصدر یائی است که از لفظ «اسلام» ساخته شده است در صورتیکه «اسلام» خود مصدر است و حاجت نیست که دوباره از آن مصدری ساخته شود. و شاید این کلمه از ترکی استانیولی بزبان فارسی داخل شده باشد زیرا در آنجا استعمال «اسلام» بمعنی «مسلمان» شایع است و بنا بر این «اسلامیت» بمعنی «مسلمانی» میباشد نا گفته نماند که شبهه در صحت این کلمه وقتی است که از «اسلام» گرفته شده باشد ولی اگر از «اسلامی» باشد در آن صورت اشکالی ندارد مثلاً در عبارت: «اسلامیت این سکه از کتابت آن پیدا است» یعنی «اسلامی بودن این سکه...».

اسهام - بروزن «اعیان» که معمولاً جمع «سهم» بمعنی بهره و نصیب استعمال میشود از کلمات مجعول است و در کتب لغت اصلاً وجود ندارد. آنچه موجود است در جمع «سهم» بمعنی تیر «سهام» بروزن «رجال» و در جمع «سهم» بمعنی بهره «اسهم» مانند «ارجل» و «سهمان» و «سهمه» بضم سین و سکون‌ها، در هر دو میباشد (۲) ولی فیومی در جمع «سهم» بمعنی بهره

(۱) «قاموس»

(۲) «قطر المصطفی»

بجای «سهمه» «سهام» را ذکر کرده است (۱)  
اشعب - که نام مرد طمعکاری بوده است بباء موحده است ولی بعضیها آنرا «اشعث» بباء مثله خوانند (۲)

اعتبار مسجوده - زیادت هاء تانیث در آخر لفظ «موجود» چنانکه در بعض نامه‌های اداری دیده می‌شود که می‌نویسند: «برطبق اعتبار موجوده...» از غلط‌های مشهور است و بجای آن «موجود» بدون ها، باید نوشت و همچنین است «دیر مربوطه» و «نامه مورخه» و امثال آنها

افعی - بکسر عین و یاء مخفف ساکن تلفظ میشود و در اصل «افعی» بر وزن «اعلی» است که الف آن ممال شده و یاء تبدیل یافته است. افلیج - بکسر همزه بمعنی کسی که دچار «فالج» گشته یعنی نیمی از بدنش بی‌حس شده باشد از کلمات مجعول است و بجای آن «مفلوج» باید گفت. چنانکه نظامی گوید:

گشاده خواندن او بیت بر بیت رگ مفلوج را چون روغن زیت  
«فالج» بدو فتنه نیز که بمعنی «فالج» و بی‌حسی استعمال میشود در زبان عرب بمعنی کجی پاها است و آنرا که بدین عیب معیوب باشد «افلیج» گویند مانند «اعور» (۳).

اقرباء - که جمع «قرب» است و بفتح راه شهرت دارد در اصل «اقرباء» بکسر راه است مانند «صدیق» و «اصدقاء».

اقل - بمعنی «لا اقل» بر طبق قواعد زبان عربی درست نیست زیرا کلمه «اقل» غیر منصرف است و تنوین قبول نمیکند.

بجای آن در عربی «لا اقل من ذاك» و در فارسی دست کم گویند.

(۱) بنا بر گفته سید ادی شیر صاحب کتاب «الالفاظ الفارسیة المغربیة» «سهم» بمعنی بهره معرب کلمه فارسی «سامه» است.

(۲) جوهری گوید: «واشعب اسم رجل كان طماعاً وفي المثل اطعم من اشعب».

(۳) در «ذیل اقرب البوارد» گوید: «الفالج هو انقلاب القدم علی الوحشی و زوال الکعب و قیل الافلیج الذی اعوجاجه فی یدیه فان کان فی رجلیه فهو افلیج».



الاستخراج در این کلمه و نظائر آن یعنی بطور کلی در مصادری که همزه وصل شروع میشود و الف و لام دارد مانند «الانکشاف» و «الاحتجاج» و غیر آنها چنانکه اغلب دیده میشود در تلفظ همزه را حذف نمیکند و حال آنکه همزه وصل است و بر طبق دستور زبان عربی باید کسره آن بلام نقل و خود آن در تلفظ حذف شود. چنانکه اگر پیش از «ال» کلمه دیگری باشد در آن صورت همزه «ال» نیز میافتد. بنابراین مثلاً «بالاستخراج» (۱) را بشکل «بکسربالاستخراج» و سکون سین باید تلفظ کرد الم - بمعنی درد که اغلب بکسر همزه تلفظ میشود در اصل بفتح آن است.

الواط - که بطاء مؤلف مشهور است در اصل «الواد» بدال است و آن جمع غیر قیاسی «الود» بر وزن «احمد» است (۱).

امنیت - نیز مانند «اسلامیت» مصدر یائی است که از مصدر یعنی از «امن» ساخته شده است و گویا سببش آن باشد که «امن» را گاهی بجای وصف «آمن» استعمال کنند چنانکه گویند: «شهر امن است» و «امنیت» را از «امن» باین معنی ساخته‌اند و بنا بر این معنی آن «آمن بودن» و «امنی» میباشد.

ولی چنانکه در «اسلامیت» دیدیم این کلمه نیز اگر از لفظ «امنی» گرفته شود بی اشکال خواهد بود.

امیال - که گاهی جمع «میل» بفتح میم استعمال میشود در اصل جمع «میل» بکسر میم است.

اناث - جمع «انثی» که بعضیها بضم همزه تلفظ کنند بکسر آن است.

(۱) بطرس بستانی در «محیط المحيط» گوید: «الالود من لا یعزل الی عدل ولا ینقاد لامر والتشديد لا یعلى طاعته و العنق الفلیطج الواد».

انیق معمولاً بفتح همزه تلفظ میشود ولی در لغت عربی بکسر است (۱).  
اتیقه بتخفیف یاء تلفظ میشود ولی در اصل بتشدید آن است زیرا یاء آن یاء نسبت عربی است.

ایا صوفیا این کلمه را بتخفیف یاء اول و تشدید یاء دوم تلفظ کنند ولی در اصل بعکس آن یعنی بتشدید یاء اول و تخفیف یاء دوم است (۲).

ایمن بمعنی آسوده خاطر در اصل «آمن» بوده که اسم فاعل «امن» از باب «علم» باشد. الف آن ممال شده و باین صورت در آمده است. بنا بر این میم آنرا مکسور باید خواند نه مفتوح.

اینجانیه - با افزون هاء تأنیث بکلمه «اینجانیه» چنانکه در بعض اعلانها دیده شده است از غلطهای فاحش است.



(۱) قطر المحيط

(۲) در کتاب «منجم العمران فی المستدرک» علی معجم البلدان» بماده «آجیا صوفیا» مراجعه شود.



بقلم عطارد

## سید عبدالرحمن کواکبی

قرن سیزدهم هجری دوره شروع تحولات اساسی در اوضاع ملل شرقی و از آنجمله ملل اسلامی ترکیه و مصر و ایران میباشد.

در این قرن است که ملل عقب مانده شرق کم کم شروع کردند که متوجه تفوق ملل اروپائی باشند و ملتفت شدند که این تفوق تنها در کثرت سپاه و برتری اسلحه و وفور ذخایر و ثروت نیست بلکه ترتیبات لشگری و اوضاع اداره امور حکومت و حتی طرز زندگانی عمومی آنها را بهتر از آنچه پیش خودشان معمول بود می یافتند ابتداء پادشاهان و حکمداران مایل شدند که اصلاحاتی در قلمرو نفوذ خود اجرا نمایند و با وارد نمودن بعضی تنظیمات در وضع سپاه و اقتباس بعضی از اصول غربی در کار قشونکشی و مملکت داری اوضاع مملکت خود را سرو صورتی بدهند تا بتوانند در مقابل سیل استیلای اجانب که آن بآن به تهدید آن میافزود مقاومت نمایند.

تأسیس قشون نظامی و جلب صاحب منصبان اروپائی و فرستان شاگرداروپا که بتوسط سلطان محمود و محمد علی پاشا و فتح علی شاه در عثمانی و مصر و ایران بعمل آمد مرحله اول در این راه است.

بعدها از میان خود ملل هم بعضی افراد فکور و دلسوز بحال هموطنان و هم مذهبان خود برخاستند که بصدد برآمدن آنها را از خواب غفلت بیدار کرده و ملتفت خطر هائی که متوجه آنهاست نموده و راه خلاص شدن از آن خطرهارا برایشان نشان بدهند.

سید جمال الدین اسدآبادی معروف بافغانی یکی از آن اشخاص بود که میخواست ملل اسلامی را بیدار نموده و طرق و وسایل بدست آوردن اقتدار و شوکت سابق را بآنها نشان بدهد.

یکی دیگر از آن قبیل مردان با فکر و علاقمند بحال هموطنان خود که در ایران نامش باندازه سید جمال الدین مشهور نیست معاصر (۱) وی سید عبدالرحمن کواکبی حلبی می باشد که مانند وی بخیال ارشاد و بیدار نمودن هموطنان و همکیشان خود افتاده و در آن راه دچار سختی گشته و از وطن مألوف تبعید شده و بالاخره در دیار غربت جان سپرده است اقدامات و عقاید سید جمال الدین و سید عبدالرحمن و چندتن دیگر که از آن قبیل خیالات در سر داشتند در تحولات اخیر که بعدها در اوضاع ملل اسلامی پیدا شد قطعاً خالی از تاثیر نبوده است و مطالعه تاریخ زندگانی آنها و آشناسدن بقایید و افکار آنها برای اشخاصیکه مایل باطلاع از تاریخ ملل اسلامی در سالهای متأخر می باشند بسیار مفید بلکه لازم است.

اینک ما بشرح حال سید عبدالرحمن کواکبی می پردازیم.

خانواده کواکبی (۲) از خانواده های قدیمی حلب می باشد اجداد آنها چهار صدسال قبل بآن شهر هجرت نموده اند و دارای شهرت بسیار در حلب و اسلامبول بودند و نسب خود را به سید ابراهیم صفوی (۳) که از امرای بزرگ اردبیل بوده است می رسانند مدرسه کواکبیه حلب از آثار این خانواده می باشد.

(۱) تولد سید جمال الدین سنه ۱۲۵۴ هجری است.

(۲) مطالب این شرح حال از کتاب مشاهیر الشرق جرجی زیدان اقتباس شده است.

(۳) مراد از سید ابراهیم صفوی همان سلطان ابراهیم معروف به شیخ شاه است که چنانکه در عالم آرامد کور است از اجداد شاه اسماعیل و نوه شیخ صفی الدین اردبیلی مؤسس خانواده صفوی میباشد.



از خانواده کواکبی عده بسیاری از علما و رجال سیاسی ظاهر شده اند که یکی از آنها سید عبدالرحمن کواکبی می باشد

سید عبدالرحمن در سال ۱۲۶۵ هجری در شهر حلب متولد شد پدرش شیخ احمد کواکبی است که از مدرسین جامع اموی بوده است وی تحصیلات ابتدائی خود را در یکی از مدارس محلی بجا آورد بعد در مدرسه کواکبی به تحصیل علوم دینی پرداخت زبان عربی و ترکی را بطور کامل فرا گرفت و ضمناً مقداری هم زبان فارسی تحصیل کرد (۱) علاوه بر آن از ریاضیات و طبیعیات و علوم جدید دیگر اطلاعاتی بدست آورد وی از اول جوانی شوق فراوانی به نو- پسندگی داشت چنانکه در بیست و هفت سالگی به محرری روزنامه فرات که در حلب بنام حکومت نشر میشد تعیین گردید.

مدت پنج سال بنوشتن روزنامه فرات مشغول بود در این ضمن خودش هم روزنامه ای تاسیس نمود و اسم آنرا شهاب گذاشت (۲) بعد داخل خدمت دولت شد و مشاغل مختلفی علمی و اداری و قضائی به عهده اش محول گردید و همواره فضیلت اخلاقی و علو طبع او از خلال کارهای مرجوعه که انجام میداد ظاهر میشد و اسباب تحسین مطلعین بود.

از آنجائیکه از یکطرف عشق فراوانی با اصلاحات داشت و مائل برفع ظلم و دفع مفاسد بود و از طرف دیگر صریح اللهجه و در اظهار عقاید خود بی ملاحظه بود بعضی از رؤسای عالی رتبه ادارات از وی مکدر شدند و پیش حکومت وقت از وی سعایت نمودند و در اثر سعایت آنها حکومت ویرا حبس کرد و املاک ویرا مصادره نمود این فشارها در عزم و اراده وی فتوری حاصل ننمود از وطن مهاجرت نموده و در خارج از وطن اقامت گزید ابتدا بمصر آمد بعد از

(۱) در حکومت عثمانیها در مدارس دولتی فارسی تعلیم میشد

(۲) شهاب بمعنای سفید لقب شهر حلب میباشد که حلب الشهباء میگویند چنانکه زوراء لقب بغداد و جیفاء لقب حلبه است.

آن مایل به سیاحت گردید از مصر خارج شده حبشه و زنگبار و سواحل آسیای شرقی و غربی را سیاحت نموده بمصر مراجعت کرد

بعد از مدتی اقدام به سفر دیگری نمود که مهمترین سیاحت های وی می باشد و نظیر آن بسیار کم اتفاق افتاده است و آن سفری بود که بوسطهای جزیره العرب نمود در این مسافرت مجبور بود که سی و چند روز سوار شتر باشد و باین وضع از صحرای دهنای یمن عبور نمود آن نقاطی را که کواکبی در این مسافرت سیاحت نمود از قسمتهای نسبتاً مجهول عربستان است و تا حد اطلاع مهمی از اوضاع آن قسمتها بدست نیامده است و معلوم نگردیده است که کواکبی چه معلوماتی راجع باوضاع اجتماعی و اقتصادی آن قسمت از عربستان بدست آورده است در هر حال در این مسافرت هندوستان را هم سیاحت نموده و از آنجا به آفریقای شرقی رهسپار شد و بالاخره بمصر برگشت و در آنجا مرگ وی را دریافت سال ۱۳۲۰

کواکبی یک مرد بلند همت و بر طاقت بود و هدیشه در هر کاری راه اعتدال را پیش می گرفت و در حق قراء بسیار مهربان بود و اهل حلب ویرا ابوالضعفاء نامیده بودند (پدر ناتوانان)

آنوقتها که در حلب اقامت داشت یک دارالوکاله تأسیس نموده بود که غالب روزها در آنجا بسر میبرد و در آنجا بجوانج مردم رسیدگی میکرد و اشخاص مطمئن را ماموری نمود که در محاکم حاضر شده و از حقوق ستمدیدگان و ناتوانان دفاع نمایند.

کواکبی در تاریخ خیلی متبحر بود در تاریخ مشرق عموماً و در تاریخ ممالک عثمانی خصوصاً دارای اطلاع فراوان بود چندین کتاب تألیف نموده که فقط دو تای آنها منتشر شده است یکی طبایع الاستبداد و دیگری کتاب مشهور ام القری که مادر ذیل راجع به آنها شرحی خواهیم نوشت

کواکبی با آنکه مردی صاحب عقیده راسخ و ایمان محکم بود و بمبایندی



اسلامی بشدت تمسك داشت از تعصبات مفرط هم برکنار بود مسیحی ها و یهودی ها با محضر او مأنوس بودند وی با آنها خوش رفتاری مینمود و بچشم هم وطنی بآنها نگاه میکرد در نظر وی علقه وطنی اهمیت بسیار داشت.

چنانکه ذکر شد از آثار کواکبی دو کتاب نشر شده است یکی طبایع الاستبداد که منصف در آن کتاب مفاسد طرز حکومت استبدادی را شرح میدهد و نتایج و آثار بدی را که حکومت استبدادی و اعمال مایشائی در اخلاق و عقاید و احوال روحی ملل ایجاد میکنند و آنها را بطرف انقراض سوق میدهد بیان می نماید و ممکن است که کواکبی بعضی از مطالب آن کتاب را مستقیماً یا بواسطه مترجمین عرب یا ترك از نویسندگان اروپائی اخذ کرده باشد این کتاب در سال ۱۳۲۵ هجری یعنی اوایل مشروطیت در طهران بفارسی ترجمه و طبع شده است مترجم که شخصی است بنام عبدالحسین قاجار ندانسته است که مؤلف کتاب کیست چون در نسخه عربی نام مؤلف ذکر نشده بوده است

کتاب دیگر کواکبی ام القری که از کتاب سابق هم مشهورتر است کتابی است قصه و رومان مانند که در مصر چاپ شده در این کتاب علمای بلاد مختلفه عالم اسلامی را در مجلس مشورت (کنفرانس) برای بحث در علل انحطاط ملل اسلامی و راه و چاره نجات از آن درمکه معظمه جمع کرده است و از قول هریک نطقی ساخته که کتاب در حقیقت صورت مجلس مذاکرات آنها است

در این کنفرانس خیالی عالم تشیع و ایران را مجتهد تبریزی تمثیل میکنند بعضی ها تصور کرده اند که کتاب ام القری از تألیفات سید جمال الدین است و از آنجا تصور کرده اند که واقعاً سید در مکه معظمه مجلسی تشکیل داده بوده است

فی الحقیقه افکار و عقاید سیاسی کواکبی با سید جمال الدین شباهت داشت و هر دو در اثر داشتن عقاید مخصوص در زحمت و کشمکش بودند با این فرق که سید جمال الدین تلاش مینمود که اتحادی ما بین مسلمین عالم ایجاد

بشود و دولت های اسلامی اصلاح و تقویت شده و مسلمین با اتحاد و اصلاح امور خود بحد و عظمت اولیه را دوباره بدست بیاورند و در حقیقت سید جمال الدین را باید یکی از دعوات اولیه اتحاد اسلام بشمار آورد

اما کواکبی اگر چه از طرفداران اتحاد اسلام (۱) بود ولی در عین حال از مستقل نبودن عربها و محکوم بودن آنها بحکم ترکان عثمانی دلتنگ بود وی میخواست که نه تنها مات عرب از زیر فرمان ترکها بیرون بیایند بلکه در جامعه اتحادیه ممالك اسلامی رهبری و پیشوائی به ملت عرب واگذار بشود وی شاکی از این بود که ترکها مسند خلافت را بدون استحقاق تصرف نموده اند و غالب مصائب عالم اسلامی را مسبب از غصب خلافت از طرف ترکان عثمانی می دانست و آرزوی وی آن بود که خلافت در دست عربها و مرکز خلافت شهر مکه معظمه باشد از اینرو کواکبی را باید یکمرد ملیت پرست عرب محسوب داشت که باتحاد و ترقی عرب (۲) بیشتر اهمیت میداد تا باتحاد اسلام

پنجاه سال از وفات کواکبی نگذشته قسمتی از آمال و نقشه های وی تحقق پیدا کرده است ممالك مختلف عرب نشین عثمانی از تسلط یگانگان خلاص شده جامعه ممالك عرب را بوجود آورده اند و بقتضای قراردادهائی که بایکدیگر بسته اند رؤسا و سیاسيون آنها هر چند گاه يك مرتبه در یکی از پایتخت ها جمع شده و در باره مسائل مهمی که عالم عرب و بقول خودشان عربت با آن مواجه است بشورو بحث میپردازند و کم کم شروع نموده اند که از عوامل موازنه سیاست بین المللی باشند اما قسمت دیگر نقشه کواکبی کی بمرحله عمل خواهد رسید (اگر اصلاً تحقق آن مقدر باشد) حالاً معلوم نیست و حوادث بعدی جواب قطعی آنرا خواهد داد

(۱) بان اسلامیزم Pan islamism

(۲) بان آرا بیسم Pan arabism





شاه صفی پادشاه ایران



شارل اول پادشاه انگلیس

نگارش - دکتر بیانی (خانابا)

رئیس دانشکده ادبیات تبریز و استاد دانشگاه تهران

از اسناد مضبوط در آرشیو ملی لندن

## دو سند تاریخی

## شارل اول انگلیس - شاه صفی

پادشاهان صفویه بخصوص برگزیدگان آنها مانند شاه عباس کبیر بعلل سیاسی و اقتصادی با دولتهای اروپائی مانند ونیز و پرتغال و اسپانیا و بعدها هلند و انگلیس و فرانسه که دامنه نفوذ خود را تا هندوستان و حتی خاور دور بسط داده بودند در ارتباط دوستانه و سیاسی و اقتصادی داخل شدند.

حسن سیاست داخلی و اقداماتی که بسیاری از پادشاهان صفویه بخصوص شاه عباس کبیر در سعادت و امنیت و آبادی کشور و ملت ایران نشان داده بودند بیش از پیش ملتهای اروپائی را بسوی ایران و ارتباط با آن جلب نموده و بدینوسیله توانستند بازرگانی و اقتصاد کشور را بمنتهای ترقی برسانند.

در همین زمان بود که اروپائیها در کرانههای هندوستان تشکیل مراکز بازرگانی داده و نظر را بسوی دریاهای و کشورهای اطراف آن که بمنزله تکیه گاه است معطوف داشتند. آبادی و توانائی کشور و دولت ایران توجه



خارجیان را روز بروز بیشتر نموده برای جلب دوستی و نزدیکی بدولت صفویه بایکدیگر در رقابت شدید افتادند در این تاریخ دربار اصفهان مرکز ازدحام فرستاده‌ها و سفیران دربارهای مختلف اروپائی و آسیائی و نمایندگان مذهبی و بازرگانی از هر ملتی شده در جلب نظر شاه بربیکدیگر سبقت می‌جستند - در حقیقت میتوان گفت که اصفهان پایتخت ایران محور سیاست شده چرخ آن در دست پادشاهان صفویه در حرکت بود. آنها هم در پذیرائی ییکانگان منتهای سعی و کوشش را مبذول داشته و در نگاهداشت احترام و تهیه وسایل آسایش آنها دریغ نمی‌کردند.

یکی از ملتهائیکه بیشتر جلب نظر پادشاهان و زمامداران صفویه بخصوص شاه عباس را کرد انگلیسها بودند که از زمان پادشاهی ملکه الیزابت یعنی نیمه دوم قرن شانزدهم در فعالیت اقتصادی و سیاسی افتاده روز بروز بردامنه آن وسعت میدادند.

انگلیسها چون بفکر تسلط نفوذ خویش افتادند خود را در برابر رقبای بزرگ و خطرناک و نیرومندی مانند اسپانیائیه و هلندیها که در تمام اقیانوسها و کرانه های آنها دست داشتند دیدند و چون هنوز نیروی دریائی خود را کامل و تقویت نکرده بودند بفکر افتادند از راهی دیگر که ملل مزبور هنوز بدان راه نیافته بودند ارتباط خود را با کشورهای خاور زمین برقرار نمایند این راه شمال اروپا و روسیه و دریاهای آن بود. از همین راه بود که سفرای ملکه الیزابت مانند آتونی جنکنسون و آرتور ادوارد به ایران آمده بخدمة پادشاهان صفویه رسیدند و با آنها ابواب دوستی را افتتاح کرده امتیازات چندی برای بازرگانی خویش گرفتند

دولت انگلیس که بواسطه درهم شکستن نیروی دریائی دولتهای متحد اسپانیا و پرتغال و تفوق در اقیانوسها نقشه خود را که مبنی بر پیدا کردن راهی از طرف شمال با آسیا بود تغییر داده بود از جانب اقیانوسها با آسیا و هندوستان



راه یافت و بتدریج جانشین قدرت اسپانیاییها و پرتغالیها گردید. عملی شدن این نقشه مدت چندین سال یعنی تا زمان سلطنت شاه عباس بزرگ (اوایل قرن ۱۷) بطول انجامید که در این زمان روابط جدی تر و قطعی تر میان دو کشور ایجاد میشود.

ورود هیئتی انگلیسی بریاست برادران شرلی «آنتونی و ربرت» و احتیاج مبرم شاه عباس بداشتن متحدی برای بیرون کردن پرتغالیها و اسپانیاییها و عثمانیها که از مدتها پیش بر خلیج فارس و قسمتی از خاک ایران مسلط شده و استفاده های سرشار از ایران میبردند. زمامداران ایران را بیشتر بجلب دوستی انگلیسها وادار کرد. نزدیکی برادران شرلی بخصوص روبرت بشاه و مامور ربه های رسمی و مهمی که از طرف پادشاه ایران به آنها محول شد و نیز بالاخره کمک نیروی دریائی شرکت هند انگلیس برای طرد پرتغالیها و اسپانیاییها از آنها و کرانه های خلیج فارس و آمد و رفت نمایندگان و سفیران دولتی ایران و انگلیس در دربارهای یکدیگر و نیز امضای قراردادهای و معاهدات تجارتمی و دوستی خود بزرگترین شاهد دوستی و ارتباط این دو ملت بوده است.

پیری و سالخوردگی و انزوای شاه عباس بزرگ بخصوص تشبثات و دسته بندیهای هلندیها که آنها نیز در بازرگانی ایران منافع زیاد داشتند تا مدتی وسیله شد که ارتباط دولتی قوس نزول را بپیماید.

ضعف سیاست داخلی هلندیها و گرفتارهای آنها در اروپا بر سوء سیاست کارکنان و مامورین هلندی در قلمرو نفوذ خود افزوده و بخصوص برتری نیروی دریائی انگلیس بر هلندیها امور را بتفع انگلیسها بتدریج بر میگردانید. اوضاع داخلی ایران و مساعدت دربار و شاه در زمان شاه صفی جانشین شاه عباس بزرگ بر شدت فعالیت انگلیسها در این سرزمین کمک مؤثری کرده نگذاشت کاملاً از این سو ناامید شوند. سوء تفاهمهایی

را هم که در دربار ایران بواسطه تحریک ذینفعان فراهم آمده بود بتدریج بافرستادن سفرا و نامه های دوستانه از طرف پادشاه و شرکت هند انگلیس از میان برده نگذاشتند رشته ارتباط بین دولتی از هم گسیخته گردد.

مراسله ذیل از شارل اول انگلیس بشاه صفی پادشاه ایران است که ترجمه آن عیناً نقل میشود (۱)

«باعلیحضرت و پادشاه مقتدر سلطان بزرگ شاه صفی. امیراتور ایرات و ماد و پارت و ارمنستان و سرزمینهای مشهور لار و هرمز و دیگر سرزمینهای بزرگ و پر جمعیت.

«شارل بخواست خدای قادر و توانا. پادشاه بریتانیای کبیر و فرانس و ایرلند. مدافع دین مسیح..... پادشاه بزرگ و سلطان مقتدر اعلیحضرت شاه صفی سلام فرستاده سلامت و سعادت و قدرت و قوت و کامیابیا برای شمشیر و افتخار و فتوحات وی آرزومند است. زمانیکه باخورسندی و خوشحالی خاطره توانائی و فتوحات درخشان پدر بزرگوارتان شاه عباس را بیاد میآوریم و زمانیکه مانند استشمام عطر جانفزائی یادگارهای دوستی بین نیاکان خود را بخاطر میآوریم از گفتن تبریک برای جلوس مسعود آن اعلیحضرت و تملکشان بسر زمینی که از مدتها پیش در تحت اختیار نیاگان مقتدرتان بوده و وارث بالاستحقاق آن هستید و نیز از بیان شرح تمایلات خود مبنی بر ادامه روابط دوستی و ارسال مراسلات که از جانب ما پیوسته ملحوظ و مراعات شده است نمیتوانیم خودداری نمائیم و نیز نمیتوانیم این نکته را فراموش کرده و قدر آنرا ندانیم که پشتیبانی و عدالت شما پیوسته شامل حال اتباع و بازرگانان ما که در کشور وسیع شما بکار و کسب پرداخته و سکونت اختیار کرده اند

(۱) آرشیو ملی لندن. پ، ر، او. ر. ل. پرسیا اند پرنس. ج، ۴۰.



بوده و هست. بدینقرار افتخار اینکار مانند آفتاب بر روی چمنزارهای خوش آب و هوای شما پرتو افکننده مایه شادمانی و خورسندی دوستان و خرابی و خشم آن کسانی که بدیده حسرت و حسد بدان مینگرند شده است. در میان سایر مزایا و محاسن مقام پادشاهی شما شهرت و آوازه فتوحات و قدرت و زورمندی اسلحه شما می باشد که مانند برقی در سراسر امپراطوری ما چیده و قلب تمام رعایای مارا که باتحسین و تمجید تلقی کرده اند شعله ور ساخته است. بهمین جهت حامل این نامه پسر عموی ما ویلیام کونت دودنبای که از خدمتگزاران صدیق است واسطه این احساسات شده و مایل است که شاهد بر این مدعا بوده و قلب خود را که مملو از بزرگی و عظمت آن مقام اعلی می باشد در پیشگاه آن شاهزاده عرضه دارد.

و چون در روی همین اصل ویلیام این مسافرت دور و دراز و طولانی را کرده است و ما هم با وجود اینکه برای خدمت ما بسیار مفید بوده از او گذشته و بدین مسافرت رضایت داده ایم. این شخص یکی از شاهزادگان کشور ما میباشد. در شیرزنی و قوت مشهور و در مشورتها و مجالس سلطنتی و فادار می باشد. در دربار و در جنگها وجودش بسیار لازم و موثر بود. در جنگهای پیروز مندانه دریائی (۱) سمت فرماندهی و دریاسالاری را داشته است بنابراین ما لایم که ویرا بخوبی و گری پذیرای کرده و آنطوریکه شایسته آن مقام اعلی می باشد با وی بنا بر بلندی مقامش رفتار ننمائید. و هر زمانیکه مایل باشد بوی اجازه دهید که نزد ما مراجعت کرده مزده سلامت و سعادت اعلی حضرت شمارا که بیش از طلا و ادویه هندوستان برای ما ذقیمت است بیاورد.

تحریر شده در کاخ سلطنتی وست مینستر در سال ششم از سلطنت ما و اطاعت از دین و قوانین حقّه مقدس مسیح پسر خدا و تنها ناجی بشر مارس ۱۶۳۰  
شاه صفی پادشاه ایران در جواب پادشاه انگلیس نامه ذیل را ارسال داشت

(۱) مقصود جنگهای دریائی با هلند بهاست.



خادمه شاه ایران و پادشاه انگلیس

نامه شاه صفی پادشاه ایران به شارل اول پادشاه انگلیس  
از آرشیو ملی انگلیس

نامه شاه صفی پادشاه ایران به شارل اول پادشاه انگلیس

از آرشیو ملی انگلیس



## هو الله مبرحانه و تعالى

شاه صفی

الله تعالى باری الهی

نظام السلطنة والشوكة والایالة والحشمة والعظمة والعز الامتنان چارلیس  
پادشاه انگلیس مکتوب مرغوب صداقت اسلوب حضرت والامنزلت سلطنت  
وایالت پناه شوکت وعظمت وجلالت دستگاه حشمت وابهت انتباه پادشاه عالیجاه  
آفتاب کلاه اعظم سلاطین شجاعت آمین فرنگیه اکرم والیان عالیشان  
صاحب تمکین مسیحیه شایسته سریر دولت و سروری رفعت بخش بارگاه عدالت  
وداد گستری زبده والیان عزت ونوامیس جعل الله عواقبه خیرا که درینولا؛ مرقوم  
قلم مخالفت رقم گردانیده باینجانب ارسال داشته بودند در بهترین زمانی  
وارد گشته مضامین صداقت آئینش که مبنی از کمال موافقت ودوستی ونهایت  
محبت ویکدلی بود برضمیر منیر اشرف پرتو ظهور انداخته موجب ازدیاد  
مواد مودت واتحاد وافزونی مراتب خلعت ووداد گردید و همواره توجه خاطر  
مهر تأثیر بآن متعلق و معروفست که بمراتب زیاده از زمان سابق درمیان  
طریقه محبت و دوستی مسرعی مملوک بوده باشد سفارشی که درباب  
عزتآب زبده اعیان کیس کپیتان ولیم کیس (کونت کاپیتان ولیم) نموده  
بودند به شفقت شاهانه همواره شامل حال او بوده وهست مقرر فرموده ایم که هر گونه کاری  
ومهمی که در اینصوب داشته باشد وبوکلاعدیوان اعلی اظهار نماید بلا تأخیر حسب المدعا  
سرانجام نمایند ودرمراعات جانب منسوبان آن سلطنت وشوکت قباب خصوصاً  
کپیتان ولیم مذکور ورققا ومردم ایشان که بدین دیار آمد ورفت می نمایند  
بهیچ وجه من الوجوه تقصیری نیشود وظیفه خلعت ودوستی آنست که از آنجانب  
نیز پیوسته این شیوه مستوده مملوک بوده وویاض الفت وآشنائی را بارسال رسل و  
رسایل تازگی بخشند و هر گونه کاری ومهمی در اینصوب داشته باشند بیحجاب  
ازروی موافقت واتحاد انها واعلام نمایند که توجه واتفاق دوستانه واعطافی

رسالة الملكة لرايا رايك في تاريخ الملكة في سنة ١٢٠٤

١٢٠٤



خسروانه بحصول آن موصول گردد. ثانیاً انهای رأی صداقت اقتضایمیکردند که درسکار خاصه شریقه از ارباب صناعت و استادکاران ماهر درهر فن جمعی هستند و در این اوقات چند نفر استاد صاحب وقوف که بکنفر میناکار و بکنفر وقت و ساعت ساز و بکنفر الماس تراش و بکنفر زرگر اعلی و بکنفر نقش ساز و بکنفر نقاش بالادست و بکنفر توپچی آتشباز بوده باشد درسکار خاصه شریقه ضرور شده و در ولایات ایشان هستند طریقه محبت و یگانگی آنکه بوکلاء عالی امر نمایند که استادان مذکور را باشاگردان و مصالح افزار و وانکاز مصحوب کسان معتمد خود ارسال گردانند که درسکار خاصه شریقه همایون بخدمات مذکوره قیام نمایند و در وقت شروع کار بجهت عمله و افزار و انکاز که موقوف علیه کار ایشان است حالت منتظر نبوده باشد که هر آینه موجب ازدیاد مواد دوستی خواهد بود چون عرض تشیید مبانی محبت و وداد و تمهید قواعد موافقت و اتحاد بود زیاده اطناب نرفت ایام دولت و کامکاری بروفق رضای حضرت عز اسمه مقرون بوده عاقبت احوال خیر مال بتوفیقات نامتناهی بخیر و خوبی باد . ۱۰

روابط میان دو ملت ایران و انگلیس باینجا ختم نشد و چنانکه پادشاهان و زمامداران آنها مسایل بودند و آرزو داشتند قرنهای بعد نیز ادامه یافت.

### حسن قاضی طباطبائی

معلم دانشکده ادبیات تیسریو

### محضر و محضرهای تاریخی

کلمه محضر که امروز بمحل نوشتن اسناد شرعیه و عرفیه و نیت و معاملات رسمی و ازدواج و طلاق اطلاق میشود سابق بر این معنای دیگری داشته که بکلی بامعنای مصطلح امروزی مغایر بوده است استعمالات مؤلفین قدیم این ادعرا تائید مینماید.

محضر در عرف متقدمین بمعانی سجل و فتوی نامه و استشهادنامه و صورت مجلس و محل حضور و آمد و شد مردمان آمده و جمعش محضر است و قدما این کلمه را با فعل بستن و کردن و نوشتن در آثار خود آورده اند و مکرر در متون مهم تر زبان فارسی از قبیل تاریخ بیهقی، تاریخ سیستان، سیاست نامه، اسرار التوحید، جهانگشای جوینی بنظرم رسیده و اینک بذکر یکی دو مثال از کتب مذکور اکتفا میشود.

محضری بنوشتند که اینجا مردی آمده است از میهنه و دعوی صوفی میکند (منتخب اسرار التوحید ص ۱۸)

ایضاً در صفحه ۱۹ گوید. از غزنین جواب نوشتند بر پشت محضر که ائمه فریقین - شافعی و ابوحنیفه - بشینند و تفحص حال او بجای آرند.

در جلد سوم جهانگشا صفحه ۱۴۶ چاپ لیدن آمده: محضری بست بروفات او موشح بخطوط آن جماعت و او را بقیع دفن کرد.



نیز در صفحه ۱۵۹ جلد مزبور نویسد: در روزگار القادر بالله بغداد عقد محضری بستند و معتبران و سادات و قضات بر آن محضر خطوط ثبت کردند که مذهب اولاد مهدی مقدوح است

در اشعار شعرای فارسی نیز این لغت بهمان معانی که ذکر شد استعمال گردیده است سید حسن غزنوی گوید:

بزرگوارا در بند قومی افتادم      که نقد رایجشان هست محضر افلاس  
شاعر دیگر گفته:

چشمان و خطت بهم دیگر پیوستند      بر قتل من دلشده محضر بستند  
قاضی تو در این مسئله فتوی چه دهی      خطی است پریشان و گواهان مستند  
مولوی گوید:

و رتو گواهان مرا رد میکنی ای پر جفا

ای قاضی شیرین قضا آخر فروخوان محضرم  
از شواهد مزبور واضح می گردد که مؤلفین گذشته محضر را در معانی مذکور بکار برده اند و اینک می بردازیم بذکر محضرهای تاریخی:  
یکی از محضرهای مهم که در کتب معتبر باسم آن تصادف کرده ایم محضری است که بامر ابوعلی محمد بن مقله وزیر و کاتب معروف در حق و این شنبوذ (منعقد ساخته اند.

ابوالحسن محمد بن احمد بن ایوب بن الصلت بن شنبوذ مقری بغدادی بنا بتصریح ابن الندیم در الفهرست و قاضی ابن خلکان در وفيات الاعیان و یاقوت در معجم الادبا شخصی بود ساده و احق و بکثرت لحن اشتها داشت وی با اختیار قرائتهای شاذ و تغییر دادن در کلمات قرآن عثمان، قرائت خاصی بوجود آورد؛ مردم طریقه او را زشت می دانستند و در مجالس محل گفتگو شده بود بالاخره در سال ۳۲۳ بامر ابن مقله مورد تعقیب قرار گرفت و مجبوس گردید سپس مجلسی فراهم ساختند و علمارا بآنجا دعوت کردند تا حضوراً مباحثه و محاکمه بعمل

آید ابن شنبوذ تمام حضار مجلس را بعنوان اینکه در تحصیل علم مسافرت نکرده و زحمتی را متحمل نشده اند عموماً بخطا و قلت فهم و معرفت منسوب داشت و در عقیده و قرائت خود اصرار می ورزید سرانجام بنا بدستور ابن مقله او را نازیانه زدند هنوز هفت تا نازیانه نخورده بود که توبه خود را بر زبان آورد برای اینکه توبه اورسمیت پیدا کند صورت مجلسی بخط ابوالحسن احمد بن محمد بن میمون (۱) نوشته شد و شهود شهادت خود را در آن صورت مجلس نوشتند عین آن محضر را هم ابن خلکان و هم یاقوت بالتصریح بنام اشخاصی که در آنجا شهادت خود را نوشته اند در کتابهای خودشان نقل کرده اند و مقداری از قرائت او را هم محض نمونه آورده اند مثلاً در آیه شریفه ( اِذَا نُوذِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ ) بعوض فاسعوا فامضوا میخواند یا بجای کالهن المنفوش كالصوف المنفوش الخ (۲)

ابن شنبوذ پس از مدتی اختفاء بمذاهب فرستاده شد و در آنجا بعد از قدری اقامت برای اینکه در دست عوام بقتل نرسد پنهانی وارد بغداد شد درین شهر بود تا سوم صفر ۳۲۸ وفات نمود و بعضی گویند که در محبس دارفانی را وداع کرد و ناگفته نگذریم که ابن شنبوذ در زیر نازیانه ابن مقله را نفرین کرد (۳) پس از اندکی اثر نفرین او ظاهر و وزیر مذکور بوضع فجیعی کشته شد

دومین محضری که نسخه و متن آن فعلاً در دسترس ماست و جوینی آنرا در جلد ثالث جهانگشا در ذیل اخبار و تاریخ اسماعیلیه نقل کرده محضری است که بنا بامر القادر بالله عباسی در حق خلفای فاطمی مصر و بطلان نسب ایشان بسته اند و انعقاد این محضر مقارن بود با زمان خلافت الحاکم بامر الله

(۱) معجم الادباء ج ۱۷ ص ۱۷۱ (۲) ایضاً ص ۱۷۰ (۳) ایضاً ص ۱۶۹ و ابن خلکان ج ۲ ص ۶۵ چاپ طهران



خلیفه فاطمی در مصر که شرح خلافت و کارهای عجیب او را مقاله‌ای جداگانه لازم است.

تفصیل این اجمال عبارت از اینست که قدرت و نفوذ فاطمیان در اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم بمنتهی درجه خود رسیده و پیوسته اقتدارات دربار عباسی را تهدید و بیم آن میرفت که خلافت از خاندان عباسی بخاندان فاطمی مصر انتقال یابد و بمناسبت اینکه دولتهای شیعی مذهب از قبیل آل بویه در جنوب ایران و بغداد و آل حمدان در حلب و موصل تسلطی فراوان بهرسانده و از آل علی و آداب و طریقه آنان رسماً و علناً طرفداری و حمایت میکردند و در اشاعه مذهب شیعه سعی کامل بخرج میدادند از این حیث نیز زمینه برای بسط نفوذ خلفای فاطمی مصر مساعدتر بود و اهالی آنانرا بمناسبت انتساب بخاندان نبوت و امامت دوست می گرفتند و برعکس از خلفای بنی عباس و از اعمال ناشایست آنان سخت بیزار و متنفر بودند مبلغین و شعرائ فاطمی مملکت نیز در ترویج نام و انتشار عظمت و شهرت آنان بی اثر نبودند بلکه قسمت عمده اشتیاق فاطمیان در عرب بر اثر اشعار مؤثر و فصیح محمد بن هانی اندلسی شاعر معروف و در ایران و مخصوصاً در خراسان و ماوراءالنهر بر اثر قصائد روان و متین حکیم ناصر خسرو که خودش نیز از طرف دربار مصر مأموریت تبلیغ در جزیره خراسان را داشت صورت گرفت حکیم مزبور مکرراً در اشعار خود نجابت و اصالت اتصال مستقیم فاطمیانرا بخاندان عصمت و طهارت گوشزد مردمان کرده از آنجمله گفته است :

ارجو که زود سخت بقوچی سپید پوش (۱)

کینه کشد خدای ز فوجی سیه سلب

(۱) شعار خلفای فاطمی سفید و مال بنی عباس سیاه بود

وان آفتاب آل پیغمبر کند بسه تیغ  
خون پدر ز گرسنه عباسیان طلب  
از خون خلق خاک زمین حله گون کند  
از بهر دین حق ز بغداد تا حلب  
بردین خلق مهتر گشتندی این گروه

بومسلم از نبودی و آن شور و آن چلب (۱)

دربار بغداد باتمام قدرت مادی و معنوی خود در مقابل تبلیغات فاطمیان بمقابله می پرداخت و از هر کس که مختصر تمایل نسبت بدربار مصر احساس میکرد بی درنگ بقتل میرسانید باتهمت قرمطی بودن اسباب آزار و زحمت مردم را فراهم می ساخت داستان صلب حسنک وزیر که تفصیل آنرا بی هقی بطور مؤثر و جانگدازی در تاریخ خود نقل کرده مؤید این گفتار است بالاخره خلیفه بغداد یعنی القادر بالله باین فکر افتاد که بباستن محضری انتساب آنانرا بخاندان رسالت نیز نفی و انکار نماید و بدین وسیله ضربتی اساسی بر یکر آنان وارد سازد زیرا که فاطمیان نسب و سیادت خودشانرا مهمترین دستاویز قرار داده و مردم را نظر بعلوی بودن بسوی خود دعوت و حقانیت خودشانرا در باب تصاحب خلافت پیغمبر از همین راه اثبات می نمودند.

جوینی می نویسد (۲) بنابرمان خلیفه ققها و قضات بغداد را بدار الخلافه دعوت کردند و از آنان فتوی و شهادت خواستند مبنی بر اینکه خلفای فاطمی مصر کوچکترین ارتباطی با حضرت علی بن ابیطالب ع ندارند بلکه داخل در دین اسلام نیز نیستند نسب آنان منتهی میشود بدیسان بن سعید که فرقه دیسانیه

(۱) دیوان ناصر خسرو چاپ طهران ص ۴۳ و چلب بروزن قمر بمعنی غوغا و فتنه است  
(۲) نقل از فرهنگ ناصری (۲) جلد سوم جهانگشا ص ۱۷۳ چاپ لندن



بدو منسوب است و خلیفه حاضر مصر یعنی الحاکم بامرالله و نیاگان وی  
عموماً کافر و فاسق و زندق و ملحد بودند بقوانین اسلامی اعتقاد ندارند  
شراب و زنا را جائز می دانند خلاصه تابع آراء و عقائد تنویه و مجوسیه  
می باشند.

محضرى که بدین ترتیب نوشته شد بامضای جمعی از بزرگان و ققهای آن  
زمان از قبیل شریف مرتضی و شریف رضی و شیخ ابو حامد اسفراینی (۱) و ابو الحسن  
قدوری (۲) و قاضی القضات ابو محمد بن عبداله اکفانی (۳) و ابو عبدالله بیضاوی (۴)  
موشح گردید و آنرا در بلاد مختلفه اسلامی بالای منابر خواندند.

اما ابن ابی الحدید معتزلی شارح معروف در مقدمه شرح نهج البلاغه می نویسد  
که همان محضر را کسان خلیفه پیش شریف رضی بردند که او هم فتوی و  
شهادت دهد شریف مذکور با کمال شهامت و شجاعت از نوشتن شهادت امتناع ورزید و  
قصیده ای هم در خصوص سیادت خلفای فاطمی مصر ساخت که آن قصیده در آخر دیوان فعلی

(۱) ابو حامد اسفراینی از ققهای شافیه در سال ۳۴۴ متولد و در ۴۰۶ وفات یافته نقل  
از حواشی جلد ثالث جهانگشا بقلم استاد علامه آقاسی قزوینی صفحه ۳۶۱ (۲)  
ابو الحسن قدوری از معارف ائمه حنفیه و صاحب کتاب مختصر قدوری که شروع بسیار  
بر آن نوشته اند و در سال ۳۶۲ متولد و در ۴۲۷ فوت کرده ایضاً نقل از حواشی جلد  
مذکور و قدوری منسوب است به (قدر) صفحه ۳۶۲ (۳) ابن اکفانی حنفی مذهب و  
قاضی بغداد بوده ولادت او در ۳۱۶ و وفاتش در ۴۰۵ واقع گردیده اکفانی منسوب  
است بامکفان جمع کفن گویا یکی از اجداد ابوبایع اکفان بوده است ایضاً کتاب مذکور  
ص ۳۶۲ (۴) ابو عبدالله بیضاوی فقیه شافعی و قاضی کرخ بود و از مشایخ خطیب بغدادی  
است در هشتاد و اند سالگی در ۲۲۴ مرده ایضاً صفحه ۳۶۲

سید رضی بطبع رسیده از این اشعار شش بیت آنرا هم ابن ابی الحدید (۵) و  
هم هندو شاه بن سنجر در تجارب السلف (۶) نقل کرده اند و مانیز بنوشتن یکی  
دو بیت از آن اشعار تاریخی که شاهد مهم مطلب است قناعت می کنیم

البس الذل فی دیار الاعادی وبمصر الخلیفه العلوی

من ابوه ابی ومن مولاه مولا ی اذا ضامنی البعید القصی

و در این قصیده است که رضی ذلت و تشنگی مصر را بر عزت و سیرابی بغداد  
ترجیح میدهد و گوید

ان ذلی بذلک الجوعز واوامی بذلک الربع ری

در آخر دیوان حاضر شریف رضی نقل از شرح ابن ابی الحدید مسطور  
است وقتی که قصیده مذکور بگوش القادر بالله رسید خلیفه پدر رضی یعنی  
شریف ابواحمد موسوی را سخت مورد عتاب قرار داد و بوسیله وی پیش رضی  
پیغام داد که تا امروز کدام ذلت و بدبختی از طرف ما متوجه او گردیده است  
که دربار مصر را بدربار بغداد ترجیح میدهد؟ آیا در رعایت احترامات او  
قصور کرده ایم؟ آیا او را از مناصب عالیّه محروم داشته ایم خلاصه پیغامهای  
سخت و مؤثری بتوسط شریف ابواحمد فرستاد رضی پس از استماع آن سفار-  
شهای مؤکداً اظهار داشت که من از این قصیده اطلاعی ندارم شاید دشمنان  
باسم من انتشار داده اند پدرش گفت فعلاً که تواز گفتن این اشعار اظهار  
بی اطلاعی می کنی بهتر است که محضر معهود را امضا نمایی تا از تورفع شبهت  
شود و ضمناً ترضیه خاطر خلیفه هم فراهم آید رضی در پاسخ گفت که من از  
فتک خلفای فاطمی ایمن نیستم و از خدعه و حیل آنان سخت بیم و هراس دارم

(۵) جلد اول شرح ابن الحدید صفحه ۶ (۶) تجارب السلف چاپ استاد محترم  
آقای اقبال صفحه ۲۰۱



ظاهراً سراین لجاج و عناد است که رضی از منصب نقابت طابیین بغداد معزول و شخص دیگری بجای او منصوب گردیده است مطالب سابق الذکر صریح است براینکه سیدرضی بسیادت فاطمیان مصر قویاً معتقد بوده و نخواسته است که محض رضایت خاطر خلیفه فاسق بغداد حقیقتی را مکتوم بدارد و در پیشگاه وجدان خود شرمنده گردد مان‌شاءالله در یکی از شماره‌های مجله متن عربی هردو محضر را چاپ خواهیم کرد.



### بقلم آقای حاج حسین آقا نخب جوانی

## میرزا محسن تبریزی متخلص به تأثیر

میرزا محسن تأثیر از مشاهیر شعرا و سخن‌سرایان تبریز است آبا و اجدادش در زمان شاه عباس کبیر از تبریز باصفهان رفته تأثیر در اصفهان پابرجا و وجود نهاده از سلاطین صفوی زمان شاه سلیمان و شاه سلطان حسین صفوی را درک کرده بامحمدعلی صائب تبریزی و شیخ محمدعلی حزین معاصر بود در حق شاه سلیمان و شاه سلطان حسین صفوی و رجال دوره ایشان قصاید و قطعات بیشماری مشتمل بر مدح و ماده تاریخ از آن مرحوم در صفحه روزگار بیادگار مانده از شعرائی است که ماده تاریخ زیاد گفته و مخصوصاً در این فن بد طولانی داشت از قصاید و قطعات تاریخی او چند فقره ذیلاً نگاشته میشود از تاریخ ولادتش اطلاعی در دست نیست در سنه هزار و سیصد و سی و یک هجری در اصفهان دارفانی را وداع گفته میرزا داود اصفهانی از شعرای معاصر تأثیر این جمله را در تاریخ وفات او گفته (آه از تأثیر آه ۱۱۳۱) دیوان مفصلی خطی قریب به بیست هزار بیت از آن مرحوم در کتابخانه آقای سلطان‌القرآء تبریزی بنظر رسیده از قراریکه مرحوم تربیت دو دانشمندان نوشته نسخه از دیوان آن مرحوم در کتابخانه دانشکده معقول و منقول و نسخه دیگری در کتابخانه مجلس موجود است دیوانش تاکنون بچاپ نرسیده شیخ محمدعلی حزین در تذکره خود در شرح حال تأثیر چنین نگاشته: میرزا محسن تأثیر صاحب آداب



حمیده اخلاق پسندیده بوده نواب وحیدالزمان (۱) در مقام تربیت او برآمده دفتر آوارچه عراق را باو مفوض داشته و بعد از آن وزارت دارالعباد یزد در رسید از علم سیاق و انتظام مهم دیوانی و حسن معاشرت با نام یقزینه و بالین خاکسار صدیق دیرینه بود و در اواخر مدتی دست از مهمات دنیا بازداشته با عزت و احترام در اصفهان معتکف منزل خویش بوده تا بجوار ملک علام رحلت نمود از هنر و شعری بسیار گفتنی فکرتش بدقایق سخن رسا و بلفظ و معنی بیشتر از بعضی یاران آشنا بود مرحوم تربیت نیز در دانشمندان آذربایجان در حق تأثیر چنین نگاشته :

میرزا محسن تأثیر از مشاهیر سخنوران تبریز است سلسله نسب وی از طرف والده به محمد حسین خان چلبی میرسد و از جانب پدر نواده ابوالحان زرگر تبریزی است آبا و اجدادش در زمان شاه عباس کبیر از تبریز باصفهان رفته و تأثیر در آنجا متولد شده مرحوم تربیت از آنهمه اشعار تأثیر بچندین ماده تاریخ و فهرست قصاید و مثنویات اکتفا نموده بعضی از تذکره نویسان نیز غیر از مرحوم هدایت مختصر اشاره بشرح حال تأثیر بطریق اجمال کرده اند چنانچه گفته شد مرحوم تأثیر در ایام جوانی با محمد علی صائب تبریزی معاصر بود و بیشتر اوقات در مجالست و مصاحبت همدیگر بودند و گاهی مابین ایشان مشاعره و مناظره ادبی نیز اتفاق می افتاد در اشعار و غزلیاتش در چندین جا بنام صائب اشاره کرده و چنین گوید

صائب شیرین سخن در شعر مستثنی بود

ورنه تأثیر از که در ایجاد معنی کمتر است

\*\*\*

(۱) محمد طاهر قزوینی متخلص بو حید از وزرای شاه سلیمان صفوی است .

جواب انغزل صائب است این تاثیر

که همچو نامه سر بسته است هر سخنش  
\*\*\*

حاذق نبض سخن در همه عالم نیست

بجز از صائب و تأثیر که از تبریزند

در بعضی از غزلیات تخلص را باسم متذکر شده

چند به بستر افکنی محسن مستمند را

هیچ حذر نمیکنی از دم واپسین او

مرحوم تأثیر در ناحیه یزد وزیر مالیه و محصل حقوق دیوانی بود در سنه

۱۱۲۰ در اثر سعایت مخالفینش از آن منصب معزول و عزلت و راحت اختیار کرده

در اصفهان منزوی بود در اینخصوص گفته

خدمت پنجاه دو سه ساله ام	ساخته سرگشته چو جواله ام
مرحمت خسرو عرش آستان	داد بسر کار عراقم مکان
گرچه زمین راست قلمتر نبود	همچو منی درهمه دفتر نبود
باحسبم بود مقارن نسب	عزل شدم بی گنه و بی سبب

\*\*\*

چون خلاص از عمل یزد شدم	گشتم آسوده فتادم به بهشت
بی تاریخ یکی ز اهل سخن	قلم آورد و ( تخلص ) نوشت

۱۱۴۰

در موقع اقامت خود در یزد مشغول عمران و آبادی بوده و حتی قناتی در

برد احداث کرده بنام ( تأثیر آباد ) در اینخصوص گوید

بی شبهه و شک نبود آبی در یزد	از جانب شرق ان برای صلحا
تا مشرب آن گلشن و کهنا باشد	بیرون کردم قناتی از لطف خدا
( تأثیر آباد ) شد بنام آنچشمه	وان نام شد از معجزه تاریخ بنا



چند بیت از قصیده مذیل بتاریخ که در تفویض منصب وزارت به نواب وحید الزمان محمد طاهر قزوینی گفته

مرحبا باد صبا قاصد فرخنده نوید  
آن قران دوسعدت که شد از تأثیرش  
آن یکی مؤده برگشتن سلطان بهار  
واند گرمزده که شد باعث احیای جهان  
آصف ملک جهان اکمل ابنای زمان  
چرخ را مسند اقبال بلندش گفتم  
هیچ دستی دگر از دست تو برتر نبود  
هر مرادی که تصور کند اندیشه عقل  
تا وزارت بتو تفویض شد از لطف اله  
بی تاریخ شنیدم که عطارد می گشت  
(مژده باد اهل هنر آصف ملک است وحید)

۱۱۰۴

در تاریخ وزارت مومن خان ایشیک آقاسی باشی قصیده گفته که متضمن تاریخ است چند بیت نوشته میشود.

خان ایران مدار مؤمن خان  
اعتضاد وقوام دولت و دین  
آنکه کربانک بر زمانه زند  
رایت اقتدار و شوکت او  
قطره از کف کهر بارش  
در حصار حصین معدلتش  
همچو جرم قبر ز پرتو مهر  
شوچو از فضل کردگار جهان  
بهر تاریخ زد رقم تأثیر

۱۱۰۶

قصیده است منضم ماده تاریخ که در وفات شاه سلیمان صفوی گفته و بر صندوق قبرش ثبت شده

شاه دین سلطان سلیمان آنکه بود  
آن شهنشاهی که همچون آفتاب  
آنکه بود از فیض روشن گوهری  
آنکه از تائید لطف کردگار  
آنکه بودی پیش عدل و شوکتش  
جای خود چون دید در گلزار قدس  
مرغ روحش تازتن پرواز کرد  
روزش مانند شب مشکین لباس  
گشت از صندوق آن سر اله  
کلك تسایر از بی تاریخ آن  
آمد از روحش خطاب مستطاب

۱۱۰۵

این قصیده تاریخچه را در مرثیه و تاریخ و نوات علامه الدهر آقا حسین خونساری استاد خود گفته

آقا حسین عرش مضایل کاسمان  
علامه که از پی قطع کلام خصم  
گاه سخن ز شعله ادراک مینمود  
زد پشت و پایمال جهان پای همتش  
خلق جمیل و خلق جمالش دوباعثند  
رو کرد سوی گلشن فردوس گرچه بود  
خود رفت و ماند تاقیامت از او اثر  
شاهنشاه زمانه سلیمان که انس و جان

گردیده و ندیده بدانش عدیل او  
پیوسته بود حجت قاطع دلیل او  
گلزارها میانه آتش خلیل او  
خلقیست منزه ز عطای جزیل او  
کافاق پر شده است ز ذکر جمیل او  
خود جنت و معانی تر ساسیل او  
عمر مؤبد است بقای قلیل او  
از حق طلب کنند بقای طویل او



فرمود تابنای نگو منظری کنند  
 در زمان بنای چنین مرقه‌ی بلند  
 دانی که دره‌لک اثر کهکشان چیست  
 تأثیر گشت از پی تاریخ رحلتش  
 بر مرقه منور پاک جلیل او  
 کاندل ریاض خلد نباشد بدیل او  
 سوده بچرخ کنکره مستطیل او  
 آدم که بود اختر طالع کفیل او  
 زد چاک جامه خامه مشگین لباس گفت  
 (رفت از جهان کسی که نیایی عدیل او)  
 ۱۰۹۸



بقلم آقای محمد مهران

## آذربایجان گمنونی

مقدمه

پانزدهمین ماهی است که اینجانب بخدمت پر افتخار آذربایجان مامور و  
 بخدمات ناچیزی نسبت به برادران گرامی آذربایجانی خود موفق گردیده‌ام  
 از بدایت امر بر اثر غریزه ذاتی و پیروی از ذوق فطری در مقام تهیه  
 اطلاعاتی از این منطقه عزیز ایران بوده و آنچه که با مشغله زیاد  
 میسر گردید بجمع آن پرداختم و در سلك مباحثی منتظم ساختم و تردیدی  
 ندارم که همین مختصر خالی از عیب و نقص مفصل نیست چون بنا  
 بشخص دوست دانشمند آقای دکتر بیانی رئیس محترم دانشکده ادبیات  
 و کارکنان فاضل نشریات دانشکده و استادان معظم دانشگاه که  
 خوشنختانه گاهی از خرم معرفت و دانش آنسان خوشه بهره و نعیم  
 می‌شود این وجیزه را برای مطالعه ارباب ذوق بیفایده ندانستند لهذا تدریجاً  
 اطلاعات و اکتسابات ناقص خود را در نشریه گرانمای دانشکده ادبیات  
 تبریز چاپ و تقدیم خوانندگان عزیز مینمایم مگر تجسر اینجانب  
 دانشمندان و صاحبان اطلاع را تحریک کند که در رفع نواقص این



بکوشند و زود یا دیر مجموعه کاملی از وضع آذربایجان اعم از گذشته و حال چه از نظر جغرافیائی و چه از لحاظ کشاورزی و یا سایر مباحث ضروری که در یاد داشتهای اینجانب ذکر از آن نیست بوجود آورند تا موجب استفاده نسل حاضر و آینده قرار گیرد و چیزی بر کسی مکتوم و مجهول نماند.

ضمناً از آقایان رؤسای محترم ادارات دولتی آذربایجان که در تسلیم اطلاعات نافع خود و همچنین از آقای مهندس اردشیر صدقیانی کارمند پیشکاری دارائی آذربایجان که در گرد آوردن اطلاعات مزبور با اینجانب یاری کرده و یسار داشتهای مرا کامل نموده اند سپاسگزارم و امیدوارم هر گاه بنقص و اشتباهی برخوردند و یا اطلاعات دیگری که در تکمیل آن مؤثر باشد بدست آورند از تذکر و افاضه آن دریغ و مضایقت نفرمایند و موجبات کمال تشکر اینجانب را فراهم سازند. تبریز هفتم اسفند ماه ۱۳۲۶ - محمد مهران

### مبحث اول = خصوصیات آذربایجان

آذربایجان یکی از چهار ایالت مهم ایران (۱) واقع در شمال غربی این مملکت میباشد.

مساحت آن در حدود ۱۸۳۰۰۰ کیلو متر مربع (۱۸۲۹۹۷۰۰ هکتار) جمعیت تقریبی آن ۲۸۵۲۸۱۳ نفر (۱۵/۵ نفر در یک کیلو متر مربع) و از حیث مساحت تقریباً برابر با  $\frac{۱۱}{۱۰۰}$  ایران (۲) و از حیث جمعیت مقابل

(۱) آذربایجان - خراسان - کرمان و بلوچستان - فارس

(۲) - مساحت ایران ۱۶۴۸۰۰۰ کیلو متر مربع است:

خمس جمعیت ایران است.

آذربایجان از زمان فتحعلیشاه قاجار (۱۲۱۲ - ۱۲۵۰ هجری قمری) تا زمان سلطان احمد شاه قاجار (۱۳۲۷-۱۳۴۴ ه.ق.) ولیعهد نشین و بترتیب عباس میرزا - محمد میرزا - ناصرالدین میرزا - مظفرالدین میرزا - محمد علی میرزا - محمد حسن میرزا در این قطعه از مملکت حکومت و فرمانفرمائی داشتند از سال ۱۳۱۲ شمسی آذربایجان بدو استان شرقی و غربی تقسیم و دو استاندار برای آن تعیین گردید که اولی در تبریز و دومی در رضایه اقامت داشت و بموجب تصویبنامه شماره ۱۰۸۵۰/۷۶۵ - ۲۵/۴/۵ مجدداً این دو استان به استان آذربایجان نامیده شد.

در قانون تقسیمات کشور مصوب شانزدهم آبانماه ۱۳۲۶ که مملکت ایران بشش استان و پنجاه شهرستان تقسیم گردیده آذربایجان بنام استان شمال غربی یاد و شش شهرستان تبریز - خوی - رضایه - مهاباد - مراغه - اردبیل جزء آن قلمداد شده است.

نظر باینکه بموجب تبصره ۲ ماده دوم قانون مزبور بشرح زیر:

«وزارت داخله میتواند با تصویب هیئت وزراء تقسیمات داخلی کشور یا مرکز آنها یا حدود شهرستانها را تغییر دهد و پس از آزمایش و رفع نواقص تقسیمات قطعی را برای تصویب تقدیم مجلس شورای ملی نماید. بهیئت وزیران اجازه و اختیار تغییر در تقسیمات داخلی کشور برای آزمایش و رفع نواقص داده شده است لهذا از تاریخ تصویب قانون مزبور تا حال در بعضی شهرستانها و بخشهای تابع هر یک از شهرستانها تغییراتی بموجب تصویبنامه های متعدد هیئت وزیران داده شده که ما از ذکر جزئیات آن خود داری مینمائیم اینک با در نظر گرفتن آن تغییرات وضع استان



آذربایجان چنین است:

۱- شهرستان تبریز - بخشهای تابع آن: مرند - جلفا - اسکو - دهنخوارقان (آذرشهر) - میانه - سراسکند (هشترود) - سراب - اهر (ارسباران) - شبستر (اورنق و انزاب)

۲- شهرستان خوی - بخشهای تابع آن: ماکو - شاهپور

۳- شهرستان رضایه - بخشهای تابع آن: اشنو - سلدوز (نقده)

۴- شهرستان مهاباد (۲) بخش تابع آن: بوکان

۵- شهرستان مراغه - بخشهای تابع آن: میانداوب - شاهین دژ - تکاب - بناب - عجبشیر - ملک کنده - چهار اویماق.

۶- شهرستان اردبیل - بخشهای تابع آن: خیاو (مشکین شهر) - خلخال (۳) آستارا

اغلب نقاط آذربایجان سردسیر و بعضی نقاط معتدل است تنها منطقه مغان گرم سیر میباشد قسمت اعظم آذربایجان کوهستانی است جلگهها و تپه‌های خاکی آن منطقه زراعتی و دامنه‌های کوهها مراتعی دارند که مخصوص چراگاه

(۱) بموجب تصویبنامه شماره ۱۷۰۱۱/۴۰۹ - ۱۳۲۳/۶/۱ بخش اهر از تبریز منتزع و تبدیل بشهرستان شده ولی جز در امور حکومتی رعایت نشده است:

(۲) بموجب تصویبنامه شماره ۲۷۹۷۵ - ۱۳۲۲/۹/۲ بخش سقر تبدیل بشهرستان و بانه و سردشت از مهاباد منتزع و جزء بخشهای تابع شهرستان سقر منظور و از آذربایجان جدا و جزء کردستان شناخته شد و فقط از لحاظ تشکیلات ارتشی جزء لشکر آذربایجان است.

(۳) بموجب تصویبنامه شماره ۶۹۰۰ - ۱۳۲۲/۱۷/۱۷ بخش خلخال از اردبیل منتزع و شهرستان مستقلی شده و فرماندار برای آنجا تعیین گردید ولی در سایر امور تا حال تابع اردبیل است

دامها است و محیط آذربایجان علاوه بر استعداد زراعتی استعداد کامل برای دام پروری نیز دارد.

علاوه بر شهرستانها و بخشهای سابق الذکر آذربایجان دارای ۶۵۳۱ پارچه دهات است و جمعا ۹۶۵۶۴۰ هکتار زمین زیر کشت و باقی بواسطه کمی آب و یا فقدان وسائل فلاحتی لازرع مانده است

اسامی دهات آذربایجان با ذکر خصوصیات و کیفیات هر يك بعداً ذکر خواهد شد.

ارتفاع هر يك از شهرستانها از سطح دریا باینقرار است:

تبریز ۱۳۶۷ متر خوی ۱۱۴۲ متر رضایه ۱۳۲۴ متر مراغه ۱۴۸۹ متر اردبیل ۱۴۱۰ متر.

ارتفاع بارندگی.

تبریز در حدود ۳۰۰ میلیمتر

رضایه « ۵۰۰ »

مراغه « ۳۵۰ »

اردبیل « ۳۷۰ »

درجه حرارت در آذربایجان:

معدل حداکثر حرارت بطور متوسط ۳۶+ درجه

و معدل حداقل حرارت بطور متوسط ۱۳- درجه

کوههای عمده آذربایجان:

۱- سهند: در امتداد مراغه - جنوب تبریز - میانه و قافلانکوه - قشلاق ایلات اطراف مراغه - میانداوب - دهنخوارقان و بناب است

۲- سبلان: در امتداد اهر - خیاو - اردبیل - سراب

بیلاق مهم ایلات و طوایف شاهسون و چراگاه در حدود يك میلیون گوسفند است



۳- بزگوش : در امتداد میانه - سراب - خلخال - طوالش

بیلاق ایلات پولادلو است

۴- کوههای غرب رضائیه : محل سکونت ایلات کردها است.

رودخانه های آذربایجان

رودخانه های آذربایجان از حیث میزان آب و کوههایی که سرچشمه میگیرند و نواحی که مشروب مینماید بشرح زیر میباشد:

شماره نام شهرستان	میزان آب	سرچشمه رودخانه	تعداد قراکله	مساحت اراضی	رودین	یابختی نام رودخانه	در بهار	مشروب مینماید	که مشروب مینماید	۹۵هـ تا ۹۶هـ
۱- مرند	قره قوم	۴ سنک آسیاب	کوهستان میشاب	کندلج						
۲- ذولین	۴/۵	از کوههای سلطان سنجر	۱۱ قریه							
۳- محبوب آباد چای	۴	کوهستان میشاب	محبوب آباد							
۴- زنوز چائی	۴	از کوههای سلطان سنجر	۳ قریه							
۵- هرزند	۴			۲						
۶- کند چائی	۳			۱						
۷- عیش آباد	۲	میشاب	۳							
۸- پیو بالا چائی	۳			۲						
۹- انامق	۴			۳						
۱۰- بلدره	۴			۲						
۱۱- شور چائی		کوهستان میشاب	اراضی شور زار							
۱۲- آرزو از چائی	۴			۱ قریه						
۱۳- سراب بسلر	۴۰۰	از ارتفاعات سبلان	۵							
۱۴- جمال آباد	۷۰			۲						
۱۵- بیر آغوش	۹۰			۵						

شماره نام شهرستان	میزان آب	سرچشمه رودخانه	تعداد قراکله	مساحت اراضی	رودین	یابختی نام رودخانه	در بهار	مشروب مینماید	که مشروب مینماید	۹۵هـ تا ۹۶هـ
۱۶- سراب آغ و ورق	۶ سنک آسیاب									
۷- گلی	۸۰			۹ قریه						
۸- ساغرچی	۱۵۰			۴						
۹- تاجیار	۲۰۰			۴						
۲۰- از سبازان	اخر چائی	۱۵۷۵		۳۶						
۲۱- کلیر	۲۲۵			۲۷						
۲۲- سلیمان	۲۲۵			۱۱						
۲۳- کنیزه	۱۷۵			۱۴						
۲۴- مشکین	۱۰۰			۲۱						
۲۵- تلخ رود	۱۳۰			۶						
۲۶- اشدین	۴۰۰			۴						
۲۷- میانه سفید رود	۱۵۰			۱۰						
۲۸- شهر چائی	۵۲	از کوه بزگوش		۲						
۲۹- قزاقو										
۳۰- کوندربیدی										
۳۱- آغ دوغش	۱۵ سنک آسیاب			۲ قریه						
۳۲- کرم چائی	۴۰			۸						
۳۳- شبستر صوفیان	۱۵			۱						
۳۴- طسوج چائی	۱۰			۲						
۳۵- خامنه	۲۰			۲						
۳۶- انزاب	۲۰			۱						



شماره نام شهرستان  
ردیف یا بخش نام رودخانه  
هیزاب آب  
در بهار  
سر چشمه رودخانه  
تعداد قرائکه  
مشراب بنماید  
مساحت اراضی که  
مشراب بنماید  
به هکتار

- ۳۷- شبستر هریس چائی ۱۸ سنک آسیاب — ۴ قریه  
۳۸- «رودخانه چائی ۱۴» — ۳  
۳۹- مراغه لیلان ۸۰ «از کوههای آجرلو» ۱۴ «۴۵۰۰ هکتار»  
۴۰- «خوشاتو» ۵۰ « — ۳۵۰۰  
۴۱- «زرنه رود» ۳۰۰ متر مکعب «محال خسته دهات واقعه در میر خور (۹۰ قریه)» ۱۵۰۰۰  
۴۲- «سمینه رود» ۵۰۰ سنک «کردستان دهات واقعه ۲۲ قریه» ۲۵۰۰۰  
۴۳- «صافی چائی» ۱۰۰ « — ۳۴ قریه  
۴۴- «قلعه» ۱۰۰ « — ۲۹ «۱۸۰۰۰  
۴۵- «فریقو» ۲۰۰ « — ۱۴ «۱۳۰۰۰  
۴۶- «روق» ۱۰۰ « — ۴۴ «۱۴۵۰۰  
۴۷- «آجولو» ۱۰۰ « — ۲۲ «۶۰۰۰  
۴۸- «آمالو چائی» ۱۰۰ « — ۳۵۰۰  
۴۹- «سیدبکی» ۸۰ « — ۹ قریه «۴۰۰۰  
۵۰- «سراجو» ۶۰ « — ۲۱ «۳۵۰۰  
۵۱- اردبیل سنیدرود — از کوههای بیجار کروس دهات واقعه در میر خور —  
۵۲- «هروآباد» « — طالش  
۵۳- «شاهرود» « — «  
۵۴- «سنجید» « — «  
۵۵- «کاغذکنان» « — «  
۵۶- «آستارا رودخانه مرزی» « — «  
۵۷- «ملاهادی» « — «

شماره نام شهرستان  
ردیف یا بخش نام رودخانه  
هیزاب آب  
سر چشمه رودخانه  
تعداد قرائکه  
مشراب بنماید  
مساحت اراضی که  
مشراب بنماید  
به هکتار

- ۵۸- آستارا کانرود — از کرده تپه سوتالان دهات واقعه در میر خور —  
۵۹- «لوندویل» — «قلعه لاطون» « —  
۶۰- «چلونند» — «کوههای البرز» « —  
۶۱- «مشکین شهر قوه سو» ۱۱ سنک — ۱۵ قریه  
۶۲- «مشکین چائی» ۱۱ « —  
۶۳- «خیابو چائی» ۱۰ « — ۱۱ قریه  
۶۴- «انار چائی» ۹ « — ۷  
۶۵- «نقدی چائی» ۸ « — ۷  
۶۶- «خلخال قزل اوزن» ۸۰۰ « — ۳ «۲۰۰۰ هکتار  
۶۷- «بیوک چائی» ۱۰۰ « — ۱۵ «۸۰۰۰  
۶۸- «شاهرود» ۸۰ « — ۱۶  
۶۹- «سنجید» ۷۰ « — ۱۴ «۱۵۰۰  
۷۰- آذرشهر گنبر « — ۷  
۷۱- «آمالو هرسه در بهار» ۵۰ سنک — ۳  
۷۲- «امیرایج» « — ۴  
۷۳- رضائیه شهر چائی «از کوههای کووتر دهستانهای رضائیه»  
۷۴- «روضه چائی» « — «  
۷۵- «باراندوز چائی» « — «سرحدی جمال الدین» «  
۷۶- «نازلو چائی» « — «کوههای کردستان» «  
۷۷- «شاهپور زولا» « — «از خاک تر کیه دهات واقعه در میر خور»  
۷۸- «امیرعلی» « — «



شماره نام شهرستان	میزان آب	سرچشمه رودخانه	مشرّب مینماید	تعداد قریکه	مساحت اراضی که
ردیف	یا بخش نام رودخانه	در بهار	مشرّب مینماید	به هکتار	

۷۹-	نظر علی	-	-	اراضی کهنه شهر	
۷۰-	ماکو دیکبار	-	-	ماکو	
۸۱-	رودخانه زنگبار	-	-	ازبایزید ترکیه دهستان چای باسار	
۸۲-	آب سفید	-	-	کوههای اواجیق دهات واقع در میرخور	
۸۳-	سردشت رودخانه سردشت	-	-	از خاک عراق	۴۰۰ هکتار
۸۴-	خوی آغ چای	-	-	ترکیه دهستان سکمن	
۸۵-	قطور	-	-	رهال	
۸۶-	رودخانه قره سو	-	-	چمنزارهای دهستان فیروزق، ایواوغلی	
۸۷-	قودوخ بوغان	-	-	از چمنزارها دهات واقع در میرخور	
۸۸-	مهاباد رودخانه مهاباد	-	-		
۸۹-	جلفا علمدار دره دیز	۲ متر مکعب	-	از کوههای سردشت اراضی علمدار	
۹۰-	لیوارجان	۲۵	-		

در بیشتر رودخانه های آذربایجان میتوان سد ایجاد نمود و با ذخیره آب جلگه های حاصلخیز آنرا در موقع آبیاری و استفاده کاملی از فلاح و دام پروری نمود ولی تاکنون اقدامی نشده است اخیراً شرکتی بنام شرکت سهالی آبیاری آذربایجان (۱) تشکیل و در مقام اقدام باین امر مهم حیاتی میباشد از جمله در نظر است زرینه رود

(۱) این شرکت در بهمن ماه ۱۳۲۶ با سرمایه در حدود سی ملیون ریال که ده ملیون ریال آن از عطیه ملوکانه و ده ملیون ریال آن بنگاه مستقل آبیاری ایران و نه ملیون ریال آن شهرداری تبریز و باقی را مردم سهم میباشد در تبریز تشکیل و با برنامه وسیعی شروع بانجام مقدمات امر نموده است.

واقع در میاندوآب سدی ایجاد نماید در صورتیکه بعقیده نگارنده مقدم بر آن سد سیمین رود که آنهم در میاندوآب (۱) است میباشد گرچه آب این رود بمراتب کمتر از زرینه رود است ولی جلگه وسیعی که ممکن است از ذخیره آب این رود خانه آبیاری شود بمراتب مستعدتر از جلگه مشرف برود خانه زرینه رود بوده و خواهد بود.

توضیح آنکه آب رودخانه زرینه رود در گوارائی و قابلیت شرب نظیر آب رود کارون خوزستان است و پس از تصفیه و لوله کشی مورد استفاده ساکنین میاندوآب قرار خواهد گرفت ولی متأسفانه ساکنین میاندوآب با داشتن دو رودخانه در طرفین مسکن خود و با فاصله که این دو رودخانه در حدود پنج کیلومتر داراست از نعمت آب مشروب محروم و باطبی مسافت زیادی باید آب غیرمصفی از رودخانه زرینه رود بردارند ظاهراً در نظر گرفته اند بزودی دستگاه تصفیه در کنار این رود دایر و از آنجا به شهر لوله کشی و رفع احتیاج اهالی را بنمایند و از نظر تأمین آب مشروب اهالی این اقدام بی نهایت ضروری و قابل توجه است.

ناتمام

(۱) وجه تسمیه میاندوآب که فوق العاده حاصلخیز و محل کارخانه قندسازی است آنستکه بخش مزبور در میان دو رودخانه زرینه رود و سیمین رود قرار دارد و باتأمین آب کافی جلگه های آن وسیع کاملاً مستعد هرگونه زراعتی خواهد بود



## SOMMAIRE

1. Otared	Le Niveau Intellectuel	P. 1
2. M. Mehran	Azerbaïdjan (Poème)	6
3. Dr. Moïn	Borhani	7
4. Dr. Khyam pour	Les Termes Vicieux	19
5. Otared	Kavakébi	26
6. Dr. Bayani (Kh.)	Deux Documents Historiques	32
7. H. Ghazi Tabatabaï	Mahzar et Les Mahzar Historiques	39
8. H. Nakhdjévari	Ta'thir Tabrizi	47
9. M. Mehran	Azerbaïdjan Actuel	53

## ABONNEMENTS

Numéro	10 R.
Six mois	90 R.
Un An	120 R.
Étranger	1. Ls.